بفضل الله وکرمه

نثر جزیل از تصنیفات سید السادات میرزا جلال الدین محمد
طباطبائی زواری نور الله مرقده

المشهور

به رقعات کبیر

حسب الارشاد خداوندگان حضرت معظم مجد مکرم نواب میرزا
علاء الدین احمد خان بهادر فرمانده لوهارو در آوان جمشید
فی شهر المحرم سنه ۱۲۹۱ھ مطابق مارچ سنه ۱۸۷۴ع

در مطبع لوهارو انطباع یافت

هو الحاكم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ربط سلسلة نظام العالم بسياسة رياسة الانسان
وناط قوى رباطه بوثاقة عروتي العدل والاحسان فمتى قامتا
قامت بهما السموات والارض وما دامتا دامت بهما عمارة الاقاليم
طولها والعرض ولذا لما ارسل بهما الرسل واسبل باقامتهما السبل
ثم انهم اتموا ما يتعلق بقيامه وقوامه تقويم الانفس المعادلة وتعديل
الابدان المائلة وتلخيص المنهج وتخليص المهج من كل غائلة هائلة
الى ان تلقوا باطفاء وهج الهوج وتسكين رهج الهرج الغاية القصوى
في المناضلة عن المدن الفاضلة ثم لما خلف من بعدهم خلفاؤهم

خُلَفَاءُ الصَّفَاءِ وَاَلِفَّاءُ الْوَفَاءِ وَنَاَبَ كُلٌّ فِي كُلِّ بَابٍ مَنَابَهُمْ
وَاُصِيْبُوْا بِمَا اَصَابَهُمْ حَتّٰى وَصَلُوْا مَنْصَبَهُمْ وَنِصَابَهُمْ هَمُّوْا
وَاهْتَمُّوْا بِضَمِّ هٰذَيْنِ الْمُتَبَائِنَيْنِ الْمُتَجَانِسَيْنِ وَالشَّارِدَيْنِ
الْاٰنِسَيْنِ لِلصِّفَةِ وَاُخْتِهَا الْمُتَّصِفَةِ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ فَكَسَرُوْا
بِنَصْبِ اَعْلَامِهِمَا الْمَرْفُوْعَةِ ثُغُوْرَ الْمُنْجَبِرَةِ وَجَبَرُوْا بِرَفْعِ
قَوَاعِدِهِمَا الْمَوْضُوْعَةِ كُسُوْرَ الْمُتَكَسِّرَةِ فَصَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلٰى اَشْرَفِ الْمُرْسَلِيْنَ وَاَمْجَدِهِمْ مُحَمَّدٍ اَكْرَمِهِمْ وَاَحْمَدِهِمْ
ثُمَّ سَلَامُهُمْ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى مَنِ اعْتَزٰى اِلَيْهِ وَاِلَيْهِمْ
مِنْ خِيَارِهِمُ الْخِيَرَةِ وَكِرَامِهِمُ الْبَرَرَةِ مَنْ هُوَ مِنْ اَهْلِ
التَّقْوٰى وَالْمَغْفِرَةِ

وبعد بشارت بانگاهی سعادت افروز که از مبادی انوار حضور فایض النور
بادشاهزادهٔ هفت کشور شهریار فریدون فر همایون اختر سرور دادگستر
دهش پرور دادار فیروز بخت فرخنده سیر مهر سپهر فرمانروائی و
ملک آرائی سپهر دادودهی و گیتی ستانی بانی مبانی جهانبانی انسان العین
اعیان آفرینش مغز خرد روان کالبد دانش و بینش مربع نشین چارپالش فضایل

سلسله ربط بیان شوق آیات بتحریک شوق نمایان قطعاً از هم نگسست
و چون دران اثنا که معرض بیان معانی بدیعه بود در شمار محامد آثار بی پایان
آن ستوده کردار شایان گفتار شایسته بسیار گفته شد و در باب ستایش
داد و دهش باج ستانان تاج ده دهر سپاه کشور تمام بهر ایران شهر خاصه
کیان و پیشدادیان از خاصگیان ملوک و سایر سروران ستوده سیر سببی
دستانهای بایسته رفت و از محاسن آثار عدل و احسان خسروان آل ساسان
که از حسنات روزگار باستان بوده قصب السبق سروری از دیگران ربوده اند
بیکران سخنها بمیان آمد تا رفته رفته سیاق سخن بسا بغور رسید و چو بر سبیل
و حق پژوهی و باطل نکوهی خداوند داد و دهش خداداد کسری ابوالخیر
انوشیروان بن قباد رسید و بهیچ رو در بیدا جست و جوی آثار خیر بی پیروی
مآثر حمیده از سرگذشت آن پیشوای طریق معدلت درنگذشت چندانکه
از حکایات عدل و احسان سایر دادرسان گفتگو برخاست همانا بخواست
ازان مبدع کمال صفت نصفت سخن ابتدا شده هم بران مبدا و خبر بمنتهای
منتهی گشت درینحالت جلالت یافتگان منزلت بار قرب که تقریب گزینان
عرض بدایع و قایع اند چون بیان مناسبات وقت و حالرا از باریک بینی

دقایق حقایق معرض بسزا دیدند وادا، دین حق مقام را موقع بجا گردیدند
علی الحال جل متین بیان مبین استعریف گنجخانه جواهر داد دری و نیکوئی انشای
توقیعات کسروی پیوستند و درباب توصیف آن مجموعه جامع معانی صوری
ومعنوی ابواب اطنابرا و اطناب کشوده از دبیربانی زبان بستند وآن دستور کلی
ملکی و مالی کتابیست متضمن ابواب حکم و آداب مدوّن از جمله سوال و جواب
که موبدان و دستوران بدستور کسری اندر بیشتر امری ز امور و موجب بربالی
از ابواب خاصه احکام و اقوال حکمت اشتمال از آن صاحب نصاب کمال نصفت پرسیده اند
و جواب صواب قرین هر فصلی را در تحت آن بتوقیع و توقیع یعنی خط خاص رسانیده
و از جمله آن اسوله و اجوبه که هر یک از آن با صد گنج شایگان برابری ارزد آنست
آنچه بزیور تدوین سمت تزیین پذیرفته یکی از یگانه ادیبان عهد پیشین آنرا
بتازی زبان از لهجه پهلوی و دری ترجمه سرسری نموده چون در عین این حالت
که انجام عرض آن منقولات بدین مقالات کشید و خاتمه این مقاله مشکل ختام بدین مقام
رسید بحکم این دقیقه جلیله اعنی بمقتضای قضیه اصلیه کلّ شیءٍ یرجعُ الی اصله
رای جهان آرای آن خردمندپرور خردپیرا النظر بحصول منفعت عام و وصول
فایده تامه آن بعامه انام بترجمه آن فصول مبهمه و اصول مهمه از لغت عربی

بعبارت فارسی نزدیک بفهم دور از وهم با تعارف بی تکلف اقتضا نمود
اشاره والا درباره اختیار اولی بتولیت این کار بکلانتران سعادت حضور علی
فرمودند و هم در اثنای این ماجرا که روزگار بنای کار بر اساس سنت جاریه
خود نهاده و از ترجیح مذهب مرجوع و اختیار تفضیل مفضول بحکم استحسان ترک
اولی و رفض انسب مقرر شد با وجود حضور اجلا و فضلاء درگاه در هر باب
خاصه ارباب فنون آداب قرعه تفویض حل و عقد بنام این ضعیف ضاعت طفیف
بضاعت محمد ملقب بجلال الدین طباطبایی زواری عصمه الله تعالی عما یکون
للنفس الزاری افتاد و حالی مثال متعالی که سافل و عالی و سابق و تالی الی انقیاد
آن لا یزالی باد بر نهج طغرای نفاذ یافت فلاجرم بحکم آنکه اشاعت
آثار عدل و احسان سلاطین زمان ماضی که باعث تحریص و تحریض پادشاهان عهد حال
و استقبال است همانا نازل منزله طاعت بل عالی منزلت تر از تطوع و تبرع
عبادت است و از این راه گفته اند که انصاف بالای طاعت است در ساعت برسم
رفاقت مراسم اطاعت سمعاً و طاعةً بر زبان رانده بمقتضای امر گیتی مطاع
چندانکه توان اقتدار و استطاعت است بجا آورد و بنیت توفیق سرانجام
این امر خجسته آغاز فرخنده فرجام از مبداء فیاض فیض اعانت در این شغل خطیر

استعانت

استعانت نموده به پرداخت این کار نازک پرداخت انگاه برسبیل تکرار از
تبعات اقتحام این لغزشگاه بملجاء اقالت عثرات التجا نموده ابواب استعاذت
بوالا درگاه معاذ پناه هندگان کرپناه وگریزگاه ماندگانست جل شانه کشود چه
از مقوله محالاتست که متحاول ترجمه لغات از خلل و زلل هفوت و زلت که خاصیت
نقل عامه لغاتست بیکدیگر ایمن باشد و حسبان خبر این تواند بود که خصوصیتی چند
از خواص سخن در مطاوی هر لغتی از لغات فاتحه کلام خاصان به آن منطوی می باشد
که جز طبایع دقیقه رس اهل بلاغت آن لغت با دنی پایه مبلغ کمال آن نیاره رسید
سیما لوایح سیما سیمای اداهای نازک و اندازهای بلند و قصدهای سما و اشارات
خفیه و تلمیحات دورآهنگ که کاوش اندیشه همه جارس آشنا و شان در غور آن خوض
نتواند نمود چه جای فطرت ناقص و فکرت نارس بیگانه منشان که از دقایق فنیه
آن لهجه جز اسمی یا رسمی نشنیده اند و از کنه حقایق عمیقه آن سوای سمتی و وسمی
ندیده و شاهد این دعویست حال متصدی ترجمه این کتاب مستجاب و مستطاب
که یکی از ائمه فنون آدابست چه با آنکه درین مادّه داد سخنوری داده و حق
سحر بیانی ادا کرده در باره نقل آن بعربی از دری همانا شیوه جادوگری بجا
آورده لیکن بر وفق منطوقه حَفِظْتَ شَيْئًا وَغَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

بسی نکات دقیقه بنا بر تفاوت مراتب اختلاف لغات شاذ و بدرجهٔ فوات رسیده
و با اینمعنی باندازه اختصار از افراط اقتصار را بمرتبهٔ ایجاز مخل که در حقیقت از اطناب
ممل ناپسندیده تر است رسانیده چه از آنکه در اکثر فصول توقیعات لااقل یک
مقدمه مقدر و منطوی شده و سایر فقرات بر خلل تعقید و ابهام که علت تشبیه
و ابهام و باعث ادخال کمال نقص و عیب است در کلام مشتمل آمده بلکه در طی
و انجام مطالب نا تمام بعبارت غیر مانوس مجهول تعبیر رفته و غرض از طول و عرض
این مقوله هتک ستر عرض و نشر صحف ناموس ارباب دانش و افشای شیون و عیوب
اهل هنر نیست چه این معنی دلیل کمال بیمروتی و بیدردی و نشانهٔ نهایت عدم فتوت
و ناجوانمردی است ع فَتِلْكَ سَجِيَّةُ الْوَغْدِ اللَّئِيمِ بلکه گاهی بتشهد بعَلَّامُ الغیوب
رفته و در و رب راه معذرت است از عروض عثرات خویشتن و کیست که او را این
راه در پیش نیست و در بیان خامهٔ خام رقم و در سینهٔ خاطر خطا اندیش نه
وَمَنْ ذَا الَّذِي لَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ دَابَهُ اَوْ آمِنْ مِنْ عِثَارِ دَابَّتِهِ
آری سقوط در مزلت و هن و خلل از خلال نفسانی است و هبوط در مضلّهٔ نقص
و زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از امثال اینمعنی سهوا از محیط دایره
مقتضای طبایع اصحاب وجود امکانی چه جای نهاد بشری بیرون است

فلهذا

فلهذا مع هذا و ذلک از پیش نهاد خویش باز نیامده سقم نسخ متداوله و اختلاف
لغات انبار که بسبب وهم ناسخان و اغلاط ورّاقان در تصحیف الفاظ
و تقدیم و تاخیر توقیعات رو داده مانع پیشرفت مقصود و سدّ راه مقصد
مشهور نساخت و بجهت تحریر و تقریر مقاصد و توضیح و تبیین مقدمات بل
تتمیم و تکمیل مطالب باره اضافهٔ الفاظ و افزایش معانی داده ابواب تفصیل مجمل
و بسط منطوی گشود و در سر آغاز این ابواب فصول بنذر حصول توفیق در باب
وقوع اتمام و وصول بانجام شروع نمود نَسْئَلُهُ الْعَوْنَ وَالصَّوْنَ مِنْ
ضَلَّةِ الْاَمَلِ وَمَذَلَّةِ الزَّلَلِ وَبِهِ اللِّيَاذُ وَالْعِيَاذُ مِنْ مَزَلَّةِ
الْخَلَلِ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ اِنَّهُ بِذٰلِكَ جَدِيرٌ قَمِينٌ وَصَلَوَاتُهُ
عَلٰى رَسُوْلِهِ الْاَمِيْنِ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الْغُرِّ الْمَيَامِيْنِ ٥
باید دانست که موجب جرات و جسارت دستوران و دانشوران درگاه
در باب عرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعهٔ فن داد و بینست
بدستوری خسروی بوده تا گر استفسار خواص باعث استبصار خصوص کوایف پرستندگان
و عموم بندگان و پرستندگان درگاه گردد و مطالعهٔ آن فصول سبب اطلاع حق
پژوهان بر حقیقت اصول آن و استنباط فروع از آن شود همانا باقتضای آن

مناسبت این سودمند نامهٔ خردپسند که نسخهٔ آثار حسن سلوک ملوک داستان‌هنجار
و سزاوار نیروی پس‌آیندگان درست رفتار است بدستور نامهٔ کسروی ازین راه
که عدد حروف آن با تاریخ شروع ترجمه موافق است موسوم آمد و در باب
این سؤال و جواب چنانچه گذشت مترجم در مقدمهٔ آن کتاب میگوید آنچه حاصل ترجمهٔ
آن بپارسی این است انوشیروان بن قباد بن فیروز که از متقدمان پیشینان
ملوک فارس از همگی خسروان در جزالت رای و اصابت رویت پیش و در صواب
تدبیر و حزم سیاست در پیش بود و از جملهٔ مستحسنات امور او این بود که با
وزرای خود مخبر و مقرر داشته که هرگاه ایشان را امری از امور خطیر روی سازد
همگنان بر سبیل استعجال نخست در مقام امضا و صدد تنفیذ آن شده آنگاه
از سبب خیریت آن استعلام و استخبار نمایند تا اعلام شهریار یگانه‌ای آن
که از راه دانستگی حقیقت خیر و شر و تمیز معروف از منکر روبداده اول
دلایل معرفت او باشد بر حقایق معارف و اعلی شهود بر کمیت و کیفیت آن
آن عارف و احاطهٔ اطلاع آن خردپرور بر مواقع نیک و بد و مواقف خیر و شر
و اگر بتقدیر محال بامر منهی یا حکمی که باحتمال دور بر شری از شرور اشتمال
داشته باشد مامور گردند و در باب استنبا و استخبار از اسباب آن اگرچه بتکرار انجام

مرحمت

مراجعت نمایند و از هر راه که رود دهد در آمده از مُعاودت پرسش باز خیانت نمایند تا بحُجّتی مقبول که بدان سبب انفاذ آن امر محقق مجوّز آید اتیان نمایند اکنون ما چند از چندین مُوامره از مُوامرات و توقیعات او را که بما رسیده فراهم آوردیم چون تا آن وقت که ما را این اندیشه فراز آمد هیچ یک از آنها از لغت پهلوی بعبارت عربی مترجم نشده بود چندانکه ما را ممکن بود آنها را به نزدیکترین لفظی و بیشترین و شایسته ترین آنها بحسب اشتمال بر معنی و اقرب آنها بفهم سامع مترجم نمودیم بالله التوفیق هذا اول فصول فی التوقیعات الموقعة الکسرویة

مرفوع

جمهور عوام انام از درگاه خسروی درخواه اظهار باعث تکرار عفو از مردم گنهکار با وجود ارتکاب معاصی پی در پی می نمایند

توقیع

گناهگاران در مرتبه بیماران اند و ملوک دادگر بمنزلهٔ طبیبان چاره گر چنانچه عود مرض مریض را از معاودت علاج بی نیاز نمیگرداند همانا بازگشت بعصیان عاصیان را از عفو مستغنی نمی سازد

مرفوع

در جمیع اسیران روم پیش کوه کان سهلی دائگا نند دینها فرمان چه انگارند

توقیع

چون منشور عاطفت دستور برسد در ضمان آن همه نارسیدگان ابجمعی که همگنان را
برامانت و دیانت آنان وثوق باشد بسپارند که در همه راه با همه راه رفقت
و نرم دلی که سلوک آن خاصترین خصال خواص ملوک است سپرده در مرز بوم و موم
جملگی را بما دران و خویشان ایشان رسانند —

مرفوع

صامت اموال یعنی سیم و زر فلان کشت و رزکه ثمرهٔ آبادانی مزارع خاص
از عامهٔ اموال خزائن خاصهٔ خسروی بغایت افزونتر است —

توقیع

مالی او در بیت المال ماست بواسطه آنکه عمارت بلاد عمارت ماست انتهی
کلامه یعنی اموال مذکوره اگرچه در خانهٔ اوست فی الحقیقت در خزانهٔ ماست
چه آبادی ممالک بعینه آبادی ملک و مال رعایاست که ممالیک ملوک اند و ملک
مملوک بحکم عقل و شرع ملک مالک است —

مرفوع

برخی از امتعهٔ سالار پاسبانان شهریار را در رهین نهضت خسروانی

شبروان پنهاني برده اند

٨

توقيع

هرآنكه باسباني اموال خسيسه خويشتن از دنيا بدحرمت نفوس نفيسه خسروانرا چگونه شايد

٩

مرفوع

بجه سبب پيوسته ذكر سرعت زوال دنيا و فرط استعجال فناء آن برزبان حقايق بيان ميرود

١٠

توقيع

بموجب آنكه دي درين و دي فردا بود امروزنه و بيست كه دي خواهد گشت

١١

مرفوع

ملكزاده نرسي املاك و مزارع بسيے از دهقانانرا كه درجوار ضياع و عقار او بودند از روي غصب و جور بتصرف در آورده —

١٢

توقيع

بمجرد ورود منشور عدالت سطور تمامي اراضي مذكوره را از آن سست خرد مسترد نموده بارباب آن رد نمايند و از املاك خاصه او آنچه در جنب اراضي آن ستمديدگان واقع بوده باشد بجرم اين امر بموقع ازو انتزاع نموده بيجدال و نزاع تمليك آنان نمايند تا اينمعني سبب تاديب ساير

مفسدان و تنبیهه سرتاسر خفت خرد ان گردد —

وقوع

عامل فلان تا چند مبلغ صد هزار درهم از جمله خزائن خاصه بدون حکم
به عامه محتاجان تقسیم نموده

توقیع

رافع مضمون این فصل نیز تضمین بیدار ند کرد این امر میمون از دائره فرمان
بیرون نیست و مناسب این امر است آنچه در عهد بادشاه کیوان جاه سپهر
مهر کلاه نور الدین جهانگیر شاه خلف بادشاه هفت کشور جلال الدین اکبر
بادشاه صاحبقرانی گورگانی وقوع یافت چنانچه مشهور است که بعض
والا رسا بند که در رنگ لا مشتی ابلیس منش پیشه تلبیس فرا پیش گرفته باستظهار
مهارت در حرفه حکاکی شبیهه نقش خاتم مهر نگین بادشاهی را بدست آورده اند
و بدین دستبرد نمایان فرامین خط تضمین درست نموده بدست آویز آن
احکام لباسی لبسی از عملداران نواحی بلاد دور دست را فریب داده مبلغهای
کلی گرفته اند در نصورت شایسته قطع و قلع ایادی و عیون بل ضرب اعناق
وشق بطون اند بادشاه از روی فرط تفضل و احسان فرمودند که چون

مهر مهر شعاع ما را وسیلهٔ روزی خود ساخته اند همانا یکی را بموجب حکم
جهان مطاع ما گرفته اند اکنون چون این معنی را در صورت فرط ضرورت
و غلبهٔ افتقار و اضطرار اختیار نموده اند بعد از تنبیه و تادیب بنصایح
هوش افزا و ظهور آثار توبهٔ نصوح مبلغی معیّن بصیغهٔ مدد معاش از سرکار عالی
بنام هر یک مقرّر دارند

۱۶ توقیع

خازن خزاین خاص معروض داشت که از فرط اعطا و اتفاق خسروی اختلال
کلّی در اصول جمعیّت بیوتات اموال راه یافته —

۱۷ توقیع

خدا اموال نه نفس تو جامع ست نه خزانه تو هستی تو مستغنیم از
اعانت تو از ما فرمان ست و بر شما فرمانبری انتهی کلامه تقریر این توقیع
آنست که عدل علیهٔ کبری جناب کبریائی موجب توفیر و تکثیر خزاین ملوک ست نه وفور
بخل و امساک گنجور و عدل عام و احسان تام شهریاران فراهم آرندهٔ دینار
و درهم ست نه خزانه خرد که همگی همّ پرستاران و چون عنایت حضرت
غنی مغنی جلّ شانه سایهٔ دادگر ما را از نصیحت دیگران در امور خیر مستغنی ساخته
هر آینه از راست اهرا باشاعت موجبات عدل و احسان و بر مردمان بذل

اطاعت نابردن فرمان — توقیع ۱۸

بهادر رو ناظر عمال اعمال فارس بدرگاه نوشته‌اند که عامل اهواز در سال بست و نهم جلوس دو باره هشت هزار درهم وکسری زیاده بر مال واجبی همه سال از محال تحصیل کرده وهمگی را بخزانه عامره فرستاده آورده —

توقیع ۱۹

سهامی اموال مذکوره را از خزانه خاص بسائر محال مزبوره نقل نموده بی حیف و میل بر خداوندان آنها از فقیر و غنی و ضعیف و قوی رد نمایند چه توفیر خزاین باموال رعایا بر موجب ثنا و حسب بمنزله اندودن بام منازلست بخاک و کندن اساس چاردیوار آنها انتهی این معنی بعینه در احادیث ماثوره مذکور است و عارف معارف حقیقی و مجازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی این دره فاخره را که واسطة العقد صدور رخوری شاید بدینگونه عقد نموده انجا که فرموده فرد

از رعیت شهی که مایه ربود — پای دیوار کند و بام اندود

توقیع ۲۰

گروهی از ترسایان که در لباس تملق و چاپلوسی بدین درگاه پناه آورده‌اند بزعم اکثر منهیان بخبرگیری و جاسوسی متهم اند —

توقیع ۱

هرآنکه از طغیان برونداده عصیان زیاده بخیهٔ بداندیشی و تیره درونی
بر روی کار نیفکند و ابراز عداوت باطنی نکند عقوبت ظاهری دید و باز نگردد

مرفوع ۲

فلان مرد از زمره رعایا و حسب الرعایت از متصدی خزانه انفاق درنیا
ایصال جزوی که برسم صله باسم او از درگاه رقم شده و از دیرگاه باز
در حیز تاخیر نگاه داشته‌اند شکایت کلّی دارد —

توقیع ۳

آن بی‌مروّتان را تأدیب باید این مایه اهمال و اهمال متنفّس نه دهند تا در بهان نقض داده
خسروی را که در حقیقت عطای حقیقت جلّ شانه چنانچه حق عطاست به ورسانند

مرفوع ۴

از چه راه امر بجریان فلان از سعادت قرب درگاه صادر شده است

توقیع ۵

درینولا خطبهٔ گرامی امینی از خوف جناب کبریائی و نومیدی از لطف رؤف الهی
جلّ شانه کرد نشان مهجوری از آن درگاه والا ستاند و بظهور پیوست

۱۴۳

مرفوع

جمعی از اهل رای خرد آرای درگاه در باب میل شهریار باستماع جمله سخنان حمله اخبار و نقله اسرار مردم انکار بسیار دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب پژوه را در پیرامن بساط قرب بغایت دوراز کاری شمارند

۱۴۳

توقیع

این طایفه بمنزله مداخل روشنائی اند بمنازل مظلمه و سد روزن خانه که روشن نباشد با وجود احتیاج بروشنائی ها نزد خردمند و هیچ دانش پسند نداشته باشد

۱۴۸

مرفوع

خوان سالاری پندارد که از همگی اطعمه و اشربه آنچه ملک را بدان خواهش منش زیاده است خویش را از ان باز میدارد ـ

۱۴۸

توقیع

سزاوار خردمند آنست که خویشتن را از افراط میل بمرغوب طبع نگاهدارد تا از مدا و ا آنچه مکروه طبیعت است بی نیاز گردد ـ

۱۴۹

مرفوع

فلان از نژاد اشراف بتجلی باسم اسلاف خود برسم اعطا چهار هزار دینار سالیانه ابدای

از دیوان عطار کیخسروی اظهار نموده می نماید که از دوادین آبا بلک
برطبق این مثال ناطق سلسلهٔ امضا قطعا از هم نگسسته و از آغاز جلوس همایون
تا اکنون سر رشتهٔ ممتد این اقطاع سرمد با انقطاع نپیوسته -

۳۱

توقیع

فرمان نافذ به تنفیذ این مثال جاوید امتثال اصدار یافت تا اگر ابنای
سعادت یار ما بنای کار برین مبنی نهاده از انقیاد اوامر آبای خود ابا ننمایند

۳۲

مرفوع

در بدو الامر والا شهریار صمد و ربا فته که بجهت تولیت امر سیاست شهر
و پاسبانی شهر دو یار مردی معامله فهم کاردان اختیار نموده حقیقت اورا
معروض دارند اکنون همگی مردم روزگار دیده فلان ستوده مرد آزموده را
پسندیده تصدی شحنگی میدانند -

۳۳

توقیع

کارگزار این شغل نازک را از چهار امر که بیاب ناگزیر و ناچاریست اول تهی
بالذات با شرار دوم رسائی طبع بغور هر امر و کاوش کنه حقیقت هر کار
سوم مهابت شدت ذاتی و درشتی طبع بر مردم ستمگار چهارم

دنیکدلی جبلی بر ضعیفان نزار و زیر دستان کم آزار و این آرمیده مرد سنجیده
شایستهٔ کار پردازی دیگر اشغال سرکارست نه این امر دشوار ـ

۱۳۴

مرفوع

سپهبد خراسان استطلاع سبب عزل فلان از منصب قهرمانی یعنی قیام
بمهمات کارخانجات خاصه مینماید

۱۳۵

توقیع

موجب این امر واجب خیانتی است که در حق جمعی از اہل استحقاق که بوساطت احقاق ما
اشراف کلی بر استیفاء جزوی از حقوق خود یافته بودند روا داشت و ازین رو
خلل نقص در ارادای دین ذمت دولت مایل زلل نقص در بناء دین و ملت خود
راه داده و پیداست که قهرمان سارق باعث اصابت عیب و شین بجمال
خصائل و کمال فضائل بادشاه باشد ـ

۱۳۶

مرفوع

مبلغ انفاق و اعطاء داد و بیه وکیل خرج سرکار خاصهٔ خسروی از رسوم
مقرری او بغایت زیادت ست چندانکه میتوان گفت که بیرون از اندازه
عادت ست ـ

۱۳۷

توقیع

در صورتیکه آب از نهر جاری باز دارند اگر جا بجا در مجاری آن نداوت

و رطوبت قلیل باقی نماند هر آینه وجوه مصارف او که بزعم مدعیان از مداخل فاضل است خیانتی است بی اندازه و بدعتی تازه و الا زواید مرسوم او بر سیاق ماضی و مجرای پیشتر جاریست -

۳۸ مرفوع

از جملهٔ اهل ذمت که در پناه این درگاه اند جمعی کثیر را بسبب کمیابی اسباب معاش پریشانی بسیار دریافته و ضیق طریق روزگذاری ساحت رحمت را بر همگنان نیک تنگ گرفته

۳۹ توقیع

همگی آن جمع پریشان را بکفایت اذیت سرما و گرما رعایت و حمایت نمایند و سبکباری اعانت و اغاثت مؤنت گرانجانی خلطهٔ ظاهری و باطنی جوع و عریانی را از ایشان مرفوع دارند

۴۰ مرفوع

بمضمون سالار سپاه خاص سواری شهریار را در موکب قلیل انکار بسیار می نماید چه بظهور رسیدست ظاهر است که در امثال این صورت از خبث باطن دون منشان بدکیشان هیچ جه امین و مطمئن نتوان بود -

۴۱ توقیع

چون عموم عدل و شمول احسان بالخاصیت دوست و دشمن را یکسان می نماید باید که خاطر به اندیشه عامهٔ اولیاء دولت خاصه بمضمون خطور احتمال خطر

غدر و کید بداندیشان از قید خیال پریشان بر آید —

مرفوع

در معرض بیان حقایق بزبان حقایق بیان رفته که هر آنکه بتوانگری و توانائی خویشتن بر ملوک مباهات نماید بها نفس خود در اینورو زر عرصهٔ هلاک و مخمصهٔ خطر ساخته باشد

توقیع

چه بیکطرف ملوک این سه امر شگرف یعنی نفس و مال و قوت بمعرض تلف در آید

مرفوع

متولی امور خزاین عامره جمع معلّی بعرض والا میرساند که در بیولات فرط اخراجات و عطیّات متواتر که براوایل رجب اسراف اشراف دارد استیفاء اکثر خراج ممالک محروسه نمود چندان که کار بدانجا کشید که گنج خانهای دیرینه که از ملوک ماضیه و از منه خالیه باز مانده خالی گردد —

توقیع

خزاین سلاطین داد پیشه دهش آیین در هیچ حالی از بخشش بکلی خالی نگردد چه سر تا سر گیتی بمنزله بیوتات اموال پادشاهان عالیشان است و سایر رعایا و برایا در مرتبهٔ گنجوران ایشان —

مرفوع

موجب تفتیش شهریار از کنه هر چیز و اصل حقیقت هر کار چیست –

توقیع

نتیجه کاوش عمق امور این است که ما و ایشان تا باشیم بتصرّف و تقلّب حق بهر سو که منقلب گردد بگردیم انتهی و توضیح این توقیع آنست که وصول اثر غور رسی پادشاه را دگر باصول امور موجب تمیز حقیقت کما هو حقه از ما ثبت باطل کما هی و ثمره این تحقیق آنست که نخست خود بروفق علم خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را برغبت یا باکراه بر متابعت آثار حق داشته بران ثابت قدم سازد چندانکه همگی در همه گاه بمیل حق مایل باشند و از تقلّب بجانب باطل اجتناب نموده از پیروی حق سر بر نتابند –

مرفوع

قلت وعده ملک با وجود کثرت عطا بموجب کدامین علت است –

توقیع

پادشاه صاحب خزانه کرا و را از هیچکس خوف و از هیچ جا رجا نباشد باید که وعده کم کند و عطا بسیار نماید انتهی یعنی سزاوار رتبه پادشاهان صاحب اقتدار

آن است که کم وعده و بسیار عطا باشند چه تجویز دادن وعود در صورت
عدم اسباب دهش فی الحال می باشد با وجود امید حصول در عهد استقبال با بیم موانع وجود
واین هر دو معنی در صورت استقلال شهریاران و استحصال عدّت و آلهٔ دولت
و اقبال ایشان مفقود بلکه ممتنع الوجود است ـ

سنه ۵۰

مرفوع

بچه وجه سمت مقصد را در جملگی لشکرکشیها و نهضتها از همگی معتمدان نهفته میدارند

سنه ۵۱

توقیع

بجهت آنکه مادّهٔ خوف و رجا در همگی اطراف و اکرجا از جمیع وجوه و جهات زیاده گردد

سنه ۵۲

مرفوع

از چه راه در بعضی اسفار اعلان و اظهار سمت توجه نموده هیچ وجه اخفا و اسرار آن
روا نمیدارند ـ

سنه ۵۳

توقیع

تا مراسم دولتخواهی اهالی آن صوب و حوالی زیاده گردد و از والیان تجدد و درازدستی
کمتر رو دهد ـ

سنه ۵۴

مرفوع

بچه وجه امر عالی نافذ بر خلاف سابق درباره منع بار فلان فقیر از انجمن مشورت
و اطلاع بر اسرار نهفتی دولت نفاذ پذیرفت ـ

سنه ۵۵
توقیع

توقیع

ازین رو که هوا را بر رای خود مسلط ساخته انتهی و تبیین این معنی آنست که چون
آن بیهوده رای بیرون آرای بر خلاف نمود ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده
و مقرر است که این صنف از مردمان نامردم که سلطان هوای طبع بر رای
خرده گرای ایشان غالب می باشد هر آئینه قرار داد رویت همگنان خطا و غلط آید
و بهیچ وجه صلاح خیر اندیش ایشان اطمینان را نشاید -

مرفوع

سلب مرحمت قطاع ابد و سیورغال سرمد بهر یک از پرستاران خاص با وجود
تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرر چیست -

توقیع

تا در نفوس همگنان جای گیرد که اولاد و اعقاب ایشان را در حیطه حمایت حوزه
رعایت خواهیم داشت انتهی یعنی هرگاه این دقیقه جلیله در متخیله همه از قرار واقع
استقرار یابد که در هیچ حال از بازماندگان ایشان غافل نخواهیم بود هر آینه از
رهگذر احوال منسوبان خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش از دستخوش تشویش بپرداخته
و وهن تزلزل را در بنای ثبات عقیدت جای نداده اندیشه را از رهن

نسخه غیب

تنفر شده بر همگی آمده -

۵۸

مرفوع

از سبب وا گذاشتن و نگاهداشتن اولاد ذکور سوال می نمایند انتهی یعنی عدم پرورش شهریار شاهزادگان با وجود استعداد و استحقاق تربیت ولادت دنیا چنانچه شایان مرتبه ایشان است جای تعجب و تحیر خیراندیشان است خاصه فرو گذاشت در منع از مخالطت و معاشرت عامه فرومایگان که نهی ازین امر ایشان از همه بیشتر ناگزیر وقت حال و مآل و در بابت عهد استقبال ارباب دولت و اقبال است -

۵۹

توقیع

تا تجربه زمانه نموده احوال روزگار باز نشناسند انتهی و توضیح این ابهام آنست که ملکزادگان را در غیر این حالت تجربه اوضاع و احوال زمان و زمانیان رو نمی نماید و آزمایش نهان و آشکار ابنای روزگار که معرفت آن عموم اهل دول خاصه اولاد ملوک را بغایت درکار است جز بآمیزش اصناف مردم با اختلاف طبایع همگنان از فقیر و غنی و ضعیف و قوی دست نمیدهد

۶۰

مرفوع

بخیه موجب فلان محتشم را بضعف ذهن قوت و قدرت و سستی رای و سستی فطرت منسوب ساخته اند و بدین سبب او را مخذول و منکوب وا گذاشته

توقیع

بیان
توقیع

ازینکه قبل از شکوه نمودن ما از ما شکایت بسوی خدا تعالی برده انتهی یعنی
پیش از آنکه راه استغاثه بپارگاه ما گشوده از ما بما شکایت نماید بدرگاه خدای عزوجل
از ما شکوه بیوجه نموده پیداست که اینگونه کردار دلیل عجز وضعف مرد و نمودار
عدم معرفت راه چاره و شناخت روی کار است -

بیان
مرفوع

بچه موجب فرموده اند که بر پادشاهان عالیشان واجبست که ترحم ایشان
بر کافهٔ مردم عموم داشته باشد و در بعضی از اعیان حجاب ایشان شدید نباشد
انتهی و تقریر این مرفوع آنست که گمان نموده عامه در خدمت خاص ملوک در طریق
حسن سلوک با عوام منظور است تا آنرا دارند که بجهت جمال وی بار یافتن دشوار
حجاب نموده گاه گاه همگنان را بنور اسلام خرسند و جمال درگاه خویش را
بخشند تا کلم و جو بسویه که مقتضای عدالت جهان است سهولت باریابی
قرب و نزدیکی ایشان بهره و شماری جمیع و دخول بر همگنان آسان گردد
و راه یافتن بزدیک مردم پریشان ببساط قرب ایشان دشوار و دور از کار نباشد

بیان
توقیع

بجهت آنکه منع مردم بار طلب از درگاه ملوک همانا روبراه ساختن آمانی و آمال
همگنان است بسوی دشمنان انتهی و توضیح این ابهام آنست که از جانب ملوک
ابواب آسانی رخصت وصول درگاه و دخول بارگاه خود بنگاه بار بر روی
محتاجان برفع حجاب بستن همانا گشودن درهای حاجات عموم سپاه و رعیت
بل نمودن راه عرض نیاز خصوص اولیای دولت است بسوی درگاه اعدای
ملک و ملت -

مرفوع

مرزبان ولایت همدان بگمان عدم زلّت (لغزش) از علت عزل خود بقصد استیصال
استفساری نماید

توقیع

مردان کار و مردان عمل را بمنزلهٔ آلات حرب و ادوات پیکار اند که بگاه
بیکاری یا همگی را در نیام جا داده باهتمام تمام نگاه دارند تا آنگاه که مقتضی
مصلحت وقت صواب بینند بکار در آرند و بدین مثابه عمّال را بمقتضای
صلاح حال در ساحت اعتزال استراحت جا داده در نگو داشت همگنان
فرو گذاشت ننمایند و در صورت ضرورت استعمال مستظهر و مستمال
ساخته در کمال اشتمال اکرام و احترام کار فرمایند و هر دو صورت جای
التزام شکرگزاری و خرسندیست نه مقام عدم خوشنودی و شکایت مندی

انتهی ونظیر حاصل توقیع مذکور آنست قصّهٔ دستور صایب تیغ بیرحم صاحب خامه
وشمشیر محمد بت وزیر یعقوب خان آخرین والیان کشمیر که زمینداری آن سرزمین
آسمان نشان ازو بکلاه پادشاه فلک جاه خورشید نشان مالک تخت گردون نشان
جلال الدین محمد اکبر پادشاه صاحبقران انتقال یافت و سرجمله ازان این است
که چون بعد از ارتحال یوسف خان پدر یعقوب خان مزبور میانهٔ او و ابناء
اعمامش معامله از وفاق بنفاق انجامید و بدان سبب کار امرا نیز از اجتماع
بافتراق وشقّ العصا و خلاف و شقاق کشید و مدار کار بی پرکار او از
مدار او درگذشت و مواقع خرق که رتق آن از احاطهٔ دایرهٔ امکان بیرون بود
بر رافع فراخ گشت ناچار از مواسات بتنگ آمده بر سر تهیهٔ جنگ رفت
بالجمله از طرفین سنجیدهٔ اظهار مضمر بر روی کار انداخته کینهٔ نهفته آشکار و فتنهٔ خفته بیدار
ساختند و در مابین ایشان محاربات وقوع یافت و اهل وفاق تا آنکه از ابطال
رجال بودند بحکم الحرب سجال گاه غالب و احیاناً مغلوب می شدند و چون یعقوب خان
در مبدء امر از وزیر خویشتن بسبب سعایت نادولتخواهان بداندیش کمال تفرقهٔ خاطر
و تشویش اندیشه داشت و بعلّت نفاق منشی منحوس از همدستی اتفاق آن مرد
مرد فرزانه محروم و مأیوس شد چندانکه عاقبت از فرط غلبهٔ توهم بیجا از جا آمد

ازین دست وزیر سعادتمند را اگرچه منظر بند و چند گاه در بند محبوس نگاه داشت
و هر دفعه که عرصه جنگ بر و تنگ می شد میدانست که اگر پای او در میان نباشد
یکباره کار از دست میرود از روی اضطرار باطلاق او تلجی شده ایمان
غلاظ و شداد از طلاق و اعتاق بمیان می آورد و بدین دست آویز متین
سررشته اشتداد وثائق و پیمان بدست میگرفت و چون او مطلق العنان شده
بدفع همگنان نامزد می گشت اهل خلاف بمجرد استماع اسم او اعنه انصراف را
انعطاف داده بوادی گمنامی و ناکامی می شتافتند و هر بار که کار سرداری او
برحسب دلخواه بپایان می آمد دیگر باره حریفان نادولتخواه بر سر جنبش و تحریک فتنه
چندان محرک سلسله بدگمانی او میگشتند که از آن عالم خردمند براکه در فنون تدابیر
و سیاست متعلقه بوزارت ثانی معلم اول می شایست مجنون آسا مغلول در سلسل
میداشت مجملاً چون این حرکت ناهنجار بشامت نفاق نادولتخواهان که خود را خواهان
دولت او وا می نمودند چند دفعه اتفاق افتاده این امر منکر مکرر رو میداد وزیر
فقید المثال عدیم النظیر بر سبیل ضرب المثل در سوق کلام بر زبان آورد که سلوک این عزیز
که از ولات اهل ضلالت براه هدایت و طریق تحقیق بر و مسدود است و ازین راه
خود را در سلک ملوک حازم منخرط میداند با من از روی درستی مثال آئینه معاینه حال

دهقانان این کشور رسمیست با تبر هیزم شکنی که هنگام احتیاج در موسم گرما بجهت
تهیهٔ مایحتاج زمستان و سایر فصول نگاهداشته و احترام آن را اهتمام تمام مبذول
داشته بکار در آرند و بعد از فراغ دسته از آن برآورده و رشته بجای آن
گذرانیده بمحافظت تمام از میخی درآویزند و باز چون بدان نیازمند شوند از روی
عزت فرود آورده دسته بجای علاقه نصب نمایند و باحتیاط بسیار کار فرمایند
اکنون چندیست که با من این شیوه معمول و این طریقه مسلوک میدارد تا
گردون گردان چگونه خرامد و کار روزگار بکجا انجامد اِمَّا اِلٰی عِزٍّ
وَمُلْکٍ وَاِمَّا اِلٰی ذُلٍّ وَهُلْکٍ مصرعه تا در میان خواسته کردگار چیست

۶۶

مرفوع

انکار مذهب فلان ستوده سیما بچه سبب بر زبان صدق بیان رفته -

۶۷

توقیع

آن آراسته ظاهر نکوهیده باطن خویشتن را بتحصیل خوشنودی ما خوشنود ساخته
و قطعاً باستحصال سرمایهٔ خرسندی و رضامندی خداوند و مولای بندگان
و حق جل و علی بنظر نفهمیده خفته -

۶۸

مرفوع

بعلت ابروالا باسقاط فلان از درجهٔ علیای عدالت صدور یافته -

توقیع

بمار سید که در اقامت قواعد انصاف از شاهراه قویم استقامت بیکسو انحراف میجوید و در تحقیق حصول قضا با طریقه افراط حمیت و عصبیت که موجب وفور اخفا و ابهام حقایق امور است میپوید —

هم توقیع

مرزبان صفاهان معذرت خواهان بدرگاه آمده برائت ذمه خود از سایر گناهان که بدان مواخذ و مطالبست دعوی می نماید و برآنچه از نیک و بد و نسبت میدهند از منسوبان و کارکنان خود میداند —

توقیع

عذر او بوجوه عدیده غیر موجه و ناپسندیده است و چگونه معذور است قاتل درباب مقتول بحوالت فعل خود با آله قتل مقتول ارباب عقول تواند بود انتهی در حاصل این توقیع وقیع مطابق منطوق بعضی از احادیث طریقه اهل بیت علیهم السلام است چنانچه از امام ائمه امام امیر المومنین علیه السلام روایت شده که درباب غلامی که بموجب فرموده صاحب خود شخصی را بقتل آورده بود فرمودند که وهل عبد الرجل الا کسیفه یقتل السید ویستودع العبد السجن

یعنی اما نیست غلام مر دالا مانند شمشیر او سید او را قصاص نموده
غلام را محبوس سازند و در روایتی بجای لفظ الا کسیفه الا کذ صاحب وارد است
و از حضرت امام الحق بحق جعفر صادق علیه السلام نیز منقول است که سید را
بجای عبد قصاص نمایند ولیکن معمول فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب حیث قال
قال الله تعالی النفس بالنفس خلاف این است چه ظاهر است که مراد از نفس
نفس قاتل و مباشرست نه آمر و همچنین اخبار متعدده از جمله روایات
حضرت ابی جعفرست علیه السلام که عبد مامور را بقتل آرند و سید آمر را
محبوس ابدی نگاه دارند و از روی تاویل هر دو خبر سابق را برین معنی حمل کرده اند
که مراد ازین آمر آنست که عادت او برین معنی جاری شده که عبید خود را با اغرا
و الحاح تمام بر قتل مردم مجبور دارد و درینصورت قتل او بنا بر وجوب دفع ضرر
و فساد از بلاد و عباد بر امام لازم است -

مرفوع

موجب عزل فلان از تصرف در اعمال دیوانی و اشتغال ملک و مال سلطانی چیست

توقیع

درینولا ظاهر شد که برو بازگشت ودیعتها گرانست ازین سبب بیک آمد

برما انتزاع اعمال از وانتهی و توضیح این توقیع مبهم آنست که چون رد ودایع
وامانات بارباب آنها نزد او متعسر بل متعذر است لاجرم تولیهٔ اعمال دیوان
که در معنی حکم ودیعت دارد از و استرداد شد تا اگر از این استعادت که برما
بغایت سبک و آسان است و بر و بسیار دشوار و گران بود بسعادت اعادت
ودایع عادت نماید

سیم مرفوع

فلان عامل باقیدار که جز بقایای سرکار چیزی از اشیاء دنیاء فانی باقی ندارد
محصلان دیوان کار تقاضا چون نفس بر و تنگ گرفته اند —

پنجم توقیع

ارباب دیانات و ادیان برخلاف کاوش دور از کار اصحاب کفایات
سرکار دیوان در تحقیق حقیقت حال او در وجود و عدم مال و منال تفحص
شافی و کافی بجا آرند اگر مرفوع سمت وقوع داشته باشد از مطالبه درگذشته
بحال خودش گذارند و از خالص اموال خالصهٔ ما موافق همان مبلغ که از و
بوصول نرسیده بصیغهٔ صله بدو واصل سازند —

ششم مرفوع

فلان لشکری که از غایت دلاوری در کارزارهای مخوف خویش را بر قلب صفوف

دشمن زده آثار تجلّد بظهور می آورد و لوازم تجلّدت بکار می برد و زیر لوا
بعبادت معهود و در معرکه حرب اتراک بسلطان هلاک رفته بقتل آمد

توقیع

تنخواه مبلغ پنجاه هزار درهم نقد برسم اقامت ماتم بابناهم او رسانند و مرسوم مستمر او را برایشان مقرر دارند اگر از اولاد و احفاد او مانده باشد و الّا بخویشان و پیوستگان او واصل سازند —

مرفوع

موجب امر بمنهی یعنی فلان منهی از شغل انها و اخبار و قرب دربار علیست —

توقیع

باعث آنست که اسماع ما را بحرف سفاهت آمیز در تعب استماع انداخت و نیتهای ما را بر مردم فاسد ساخت انتهی و تقریر این توقیع آن است که سرتاسر اخبار ان نقش مغز بر گفتار که بسبب فرط دروغ سنگالی از فروغ احتمال وقوع خالی افتاد و از غایت سبکسری او بی اصل و سرسری بوده بر سامعه ما گرانی نمود چندانکه از تواتر استماع خرافات بی اصل و ترهات باطل در حق دور و نزدیک بدو بیاب کار ما انجامید

که خدا نخواسته نیّت خیر بنیاد ما را در باره بلاد و عباد از صلاح بفساد باز آرد

۱۸ مرفوع

بجهة استحقاق فرموده اند که فلان ستوده منش آزموده رشد از خواص معتقدان درست اخلاص ماست -

۱۸ توقیع

بهتر این گفته آنست که پیوسته ما را بر عیوب نهفته ما در پرده اطلاع میداده باشد و در ازاله آثار آن زیاده بر توان و امکان لا محاله میکوشیده تا غایله تبعات و لوازم آن در دار این بما نرسد آنرا از دشمن و دوست و نزدیک و دور حسب المقدور می پوشیده باشد

۱۹ مرفوع

چه چیز در میان فلان نیکو شمایل و نازش و ادلال و حایل آمده که بسبب آن اختلال بعد و رنهای قربش راه یافت

۱۹ توقیع

فرط ادلال او موجب ملال ما آمده انتهی و توضیح ابهام این توقیع وقیع آنست که نازش زیاده بجاده امتیاز که سرمایه نازاو بود باعث افراط کاهش در مراتب خواهش ما بدو گردیده چنانچه در امثال سایر واقع است -

كَثرَةُ الاِدْلاَلِ دَاعِيَةُ الاِمْلاَلِ آری نمک بسیار شوری بار آرد

ونزدیکی بمفرط دوری ثمره بخشند

٨٤ توقیع

بچه استغنا فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتبهٔ اطاعت و انقیاد سهو و در اعداد اهل عصیان و عنا معدود داشته اند —

٨٥ توقیع

چه آن سست رایی که از فرط سخت رویی با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آسانی و ناتوانی دعوی جلادت جبلی و شجاعت طبیعی کند از انصرام کاری که از عهدهٔ اهتمام او نشود و تن با عتراف عجز و در نداده خود را از قبول امر مطاع به بهانهٔ عدم لیاقت آن کار و تنزل آن از مرتبهٔ منزلت و مقدار او در لباس اظهار تجلد و اقتدار امتناع می نماید —

٨٦ توقیع

فرمان نافذ خسروی درباره فلان سالار به آمدن دربار انفاذ و صدور یافته بود و او به بهانهٔ تشاغل اعمال و تکاسل انتقال از قیام بشرف حضور تقاعد می نماید و از این راه راهی شدن و آمدن بر وی سخت دشوار می آید —

٨٧ توقیع

اگر آن سپهسالار بعذر کثرت حواشی و گرانی اسباب غواشی و مؤنات تکاسل

و توانی می‌نماید و حرکت با همگی علایق برو عظیم ثقیل می‌آید ما به بعضی از و
اکتفا می‌نمائیم و بار سنگین از دوش او برداشته بسر تنها از و قناعت میفرمائیم

۸۸ توقیع

عامل اعمال قومس در توفیر خوارزم جد و اجتهاد و تکثیر مواد عمارت و زراعت آن
بلاد بذل مساعی جمیله بمبلغی رسانیده که محصول ارتفاعی آن از قرار مقدار
معمول سایر فصول مضاعف گردانیده —

۸۹ توقیع

دو نقد مبلغ پانصد هزار درهم بصیغهٔ صله این خدمت ستوده بآن کار آموده
واصل سازند و برسم تضعیف بر رسوم مقرّر او بیفزایند و همگی قری و قصبات
و مزارع که از چهار سو بدان ناحیه پیوسته داخل اعمال سابقهٔ او نمایند
تا اگر لواحق مذکوره را در معموری بمعمورهٔ مذکوره ملحق گردانیده بتقویت
و حسن عمل او رعایای همگی اعمال قومس و سایر عمّال فارغ البال باشند —

۹۰ توقیع

بسبب که این جنایت جانی با خیانت مالی امر والا باستیصال فلان والی
و استیفاء اموال وی روحه شتوفی در کمال کنکاری و استقصا صدور یافته

توقیع
۹۱

بموجب عقل و شرع بر سلاطین ذوی الاقتدار بحکم وجوب اذاعت منکر و اشاعت معروف واجب است که همگی همت بر مقتضای صلاح عام نظام تام مصروف داشته اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد عالم بسوی صلاح آن صرف نمایند انتهی یعنی در صورتیکه بقای اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب فساد آرام النفس وخلل بنا انتظام آفاق گردد بر ارباب نفوس خیر از باب وجوب دفع ضرر متیقن با مظنون ضرورست که آن بادی شرور را از تصرف در آنچه از مبادی آنست باز دارند و سرمایه فساد او را در مصارف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه ادیان و پاس ناموس نفوس و ابدان صرف نموده همگی به شایستگی تمام با صلاح نظام جملگی باز آرند —

توقیع
۹۳

از چه راه حکم جزم بعداوت فلان که همگی ارباب اخلاص درگاه در باب دولتخواهی او براستی گواهی میدهند بعمل در پیوسته —

توقیع
۹۴

دشمنی خدا از مخایل گفتار و کردار او آشکارست و چون عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوعات اوست درینصورت لازمست که مخلوقات

که آنحضرت را نیز دشمن باشند و دشمنی خلق خدا بطریق اولی دشمنی پادشاه را که حافظ و حارس ایشان است لازم دارد

سبق ۹۳
مرفوع

فلان درون خراب بیرون آباد که از درگاه ما برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان بنواحی بلاد رفته بود بر موجب شهادت ثقات بتحقیق پیوسته که بعلت قلت دیانت و کثرت اخذ رشوت اغماض عین از زلت ظلمه نموده و بسبب اخفای ستمهای گوناگون اینگونه بیداد ظاهر بتازگی بر مظلومان روا داشته —

سبق ۹۴
توقیع

آن سست دین بدیانت در دار دنیا از طرف ما بکشتن بسخت سزاوار است و در آخرت من جانب الله بغایت مستحق عقوبت بیشمار و خلود نار —

سبق ۹۵
مرفوع

بچه موجب فرموده اند که نسبت ملکزاده نرسی بما نسبت دوا های مضرت رسانست به بدن انسان

سبق ۹۶
توقیع

بجهت بیرون رفتن او از متن جاده رضای ما و جدائی گزیدن او از پیروی هوای ما انتهی و تقریر این توقیع آنست که چون بموافقت و موالات هوای طبع خود که بمخالفت حکم خرد را لازم دارد از راه متابعت مقتضای رضای ما

دوری گزیده و بی مشورت عقل صلاح اندیش مصلحت خود در فرو گذاشت
پیروی رویت و رای دانش آرای با دیده پید است که گزند نسبت اینگونه
فرزندان از تناول ادویه مضره و سموم مهلکه در بیش بل از وجه سمیت بیش است
و پیوستن با امثال او از خویش و پیوند در مرتبه قطع پیوند خویشتن

مرفوع

از چه راه تشخیص فرموده اند که فلان شخص موسوم بخداجوئی بوده به سمت
توحید متهم نخواهد بود

توقیع

ازین رو که هر آنچه بسمع او میرسد بدان ایمان می آرد انتهی و تبیین این ابهام آنکه
اینگونه مردی با دانکه برفع شبهات اهل نزاع و جدال توانا نباشد
و هر آنچه از دروغ و راست و جائز و ناروا مسموع او گردد بدون رد
و قبول و تردد و توقف آنرا در عداد بودنی معدود دارد و بی تحقیق و تمییز
نیک و بد آئین آن گروه گردد و هر آینه از معاشرت معاشر محال گو ضلال جو گشته
از سعادت اقرار توحید بشقاوت انکار آن گراید بلکه زده باشد که از طریق
اعتقاد بمبداء وجود و ایجاد و منتهای مصیر و معاد خود عدول نموده خویشتن را
از سعادت دارین بے بهره نماید ٭

۹۹ مرفوع

دولتخواهان دربار از موجب صدور امر والا درباره دور نمودن فلان
از حضور بارگاه بل از نزدیکی درگاه درخواه می نمایند —

۱۰۰ توقیع

بسبب آنکه از روی خیانت از راه رای درست بجانب خدعه و فریب
مایل شده انتهی و بسط اینمعنی آنست که آن زیانکاره زینهار خواره بیهوده پیشه
در مقام استشاره از متن صراط مستقیم رای صایب کناره گرفته و همواره از
هنجار استوار رویه صادق بیکسو رفته و پیروی راه راست دست رفتاران
یعنی مستشاران مؤتمن را از دست داده در راه زنی خیره و در این اهل
استخاره مدار بر سلوک سبیل قاطعان طریق نهاده —

۱۰۱ مرفوع

بچه وجه امر عالی بکندن ابواب منزل فلان والی صادر شد

۱۰۲ توقیع

بسبب حبس نمودن رسولها را در درگاه خود انتهی یعنی چون آنمخلوع السعادت
فرستاده درگاه خسروی را چندین گاه در دروازه ادبارخانه خود موقوف

ومحبوس

دلخوش داشته بود بلکه از امید یاری وصول و راه دخول محروم و مایوس
گذاشته در خصوصیات زیبی و چوب مکافات عمل پاداش جسارت آن بی بصیر

سفینه بدینسان به تنفیذ حضور رسید

هشتم توقیع

بر زبان حقیقت بیان رفته که فلان بسیار گوی زود باشد تا عشرت زبان
که لازمه کثرت گفتار است او را در ورطه های مهلکه پایان افکند —

نهم توقیع

اسب گردانیدن او زبان خود را با هوای خود انتهی تقریر این توقیع آنست
که آن مرحوم که از قسمت شهامت نیامت بها محروم است و بفرط سفاهت
و بلاهت بر سوم پیوسته کشش همت نیاش بسمت جاذبه طبع منجذب است
و تصرف تقلب قلبش با گردش اقتضای نفس و خواهش منش متناسب پیدا است
که بازگشت صاحب این حالت سوای اقتحام مخاوف و ارتطام مهالک نباشد
و از حکم بالغه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام لسان العاقل من وراء قلبه
وقلب الجاهل من وراء لسانه یعنی زبان دانا بر آن سوی دل او و
دل نادان بر آن سوی زبان او و مراد آنست که زبان عاقل سخن بر دل
عرض نکند و رخصت تکلم نیابد بحرکت جرأت ننماید و دل نادان خلاف آنست

یعني بی مشورت خرد هرچه از نیک و بد گفتن نشاید بر زبان خداوند آن آید تا صلاح وقت از میان برود و کار بزیان گراید درین باب از آثار صاحب صدق اخبار و عصمت کردار و گفتار بدین مضمون که هر بامداد زبان بسایر جوارح و اعضا خطاب می نماید که کیف حالکم بخیر انتم ام لا یعني چونید و چگونه آید احوال شما موجب خیریتست یا نه همگی بیک زبان گویند که حال ما قرین خیریت و عافیتست اگر تو بگذاری و موافق اینمعنی است خبر ماثور — که لسانک کلب عقور ان اطلقته قتلک یعني زبان تو سگی ست درنده اگر او را رها کني ترا بکشد و همانا حکیم خاقاني شیرواني همین معني را عقد نموده رباعي

زین تیغ کشیده سر نگهدار — تیغیست زبان کشیده در کار
در جیب دهان از آن نهفته است — خاصه که زبان سگ گزنده است

۱۰۵

مرفوع

سبب انکار شهریار این معني معروف را که عامه معتقدان معتقد آنند چیست که هرگاه قسمت ازلي باعث فیروزي بروزي مقرر باشد هر آینه بادشاهان در مادهٔ اعطا، عطا یا رعیتی زیاده بر سر سایر رعایا و برایا نخواهد بود

۱۰۶

توقیع

باعث این انکار آنست که مبادا در وقت داد و دهش بمقتضای بینش
انسان اجرا مادهٔ احسان باید در حق همگنان بسبب گمان عدم شکرگذاری
ایشان بر خاطر ما گرانی کند

۱۰۷
مرفوع

بجهة موجب فلان مرد مقبل را قبل از آن که بنفس خود تحصیل غنا نماید با عنایت
شهریار ابواب اغتنا بر روی روزگار گشاید در پلهٔ میزان اغنیا سنجیده اند

۱۰۸
توقیع

بواسطهٔ آنکه در ما دیده پادشاهی پسندیده پیش از آنکه پادشاه شویم الٰهی تقدیر
این توقیع آنست که آن سنجیده مرد آزاده هم بروزگار قبا دیده در ما با وجود
چندین شاهزادگان از روی کمال کارآگهی در ما بنظر استحقاق رتبهٔ پادشاهی
میدید از این رو ما نیز این مرد صاحب رای صاحب نظر را که بدین پایه گرانی قدر
و مقدار بل بالاتر از آن ارزانیست در مرتبهٔ اعتبار اغنیا معتبر میداریم

۱۰۹
مرفوع

منشاء الحاق اسم فلان از جملهٔ اعیان و نامداران شهر و دیار در عداد اعدای
شهریار چیست

۱۱۰
توقیع

آن شقی مدبر پیوسته از ما بقی عمر ابد پیوند ما و مدت دولت جاوید ما پایان

خسروان آل ساسان از همگی اختر شناسان استفسار می نماید -

مرفوع

ثمرهٔ ذکر خیر گذشتگان از آبا و الاشان خسرو و غیرتیان بطریق تکرار و استمرار چیست

توقیع

مقصود از این امر خیر انتما آنست که تا بقای عمر روزگار سر تا سر باقی ماندگان از اولاد و احفاد ما و سایر اعقاب بندگان خدای جل و علی رفتار بجا اقتدا نمایند انتهی و ثمرهٔ اقتدای ابنا به آبا خود و در ذکر خیر گذشتگان آنست که نفوس ناطقهٔ انسانی را بعد از فنا در عالم برزخ خواه در صورت تعلق با بدان مثالی و خواه بدون تعلق بدان نوعی در حسیت عظیم دانست و سرور بسیار از ذکر خیر و تحسین کار ابنا ایشان در باره ایشان دست میدهد چنانچه اصحاب نفوس قدسی خصوص کمل افراد نوع انسی چون عاقلان انبیا صلوات الله تعالی علیهم و اکابر اولیا بعد از خلع خلعت ابدان و وصول بعالم قدس حصول انس تام بدان می باشد چنانچه حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه در خلال حصول دعا خود و استدعا را تمنی نموده چنانچه فرقان حکیم بدان ناطقست آنجا که از زبان آنحضرت میفرماید وَاجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ تفسیر این بدین موجب آ

که بگردان برای من زبان آخر زمانیان را بعد از من بگفتار راست درحق من بحسن صیت
و ذکر خیر و جمیل و ثناء و آوازهٔ نیکو در دنیا که اثر آن تا روز رستخیز باقی ماند
و لهذا هیچ امتی از امم نیستند که آنحضرت را دوست ندارند و به ثنا نخوانند
و به نیکوئی یاد ننمایند و همچنین یکی از ائمهٔ اهل بیت عظام علیهم السلام بمبلغی معیّن
درحق یکی از اهل تدیّن وصیّت فرموده بود که هر ساله بموسم حج در منی موقف
بآواز بلند محاسن پسندیده و سیر حمیدهٔ آنحضرت را برشمارد و درحق آنحضرت
دعا و ترحّم کند و بگوید که کانَ علیه الرّحمة کذا و کذا فقال کیت
و کیت و له من الخصال هذه و تلک ، و همانا از جملهٔ نتایج و ثمرات
این امر ازدیاد رفع درجات محسنین و حطّ سیئات مذنبین است چنانچه در
اخبار مخبر صادق صلّی الله تعالی علیه و آله و سلّم وارد است که ثنای جمیل مؤمن بنیکوئی
درحق تباهکاران موجب آمرزش ایشان میگردد ..

۱۱۱

مرفوع

موجب تکلّم جرم باشراف بر سقوط و وقوع فلان بمساقط و مواقع بلا کرد و بوادی انتها
عافیت کار او بحصول نارسیده باشد .

۱۱۲

شوم

اینجالت حقیقت حال و مآل اهل ریا و سمعت است انتهی و تفصیل این مجمل آنکه
علت حکم قطعی آنست که آن بد عاقبت بسبب قلت متانت رای در ونه
و کثرت انطواء باطن بر خبث طویت به بدترین حالتی که باعث خذلان دنیا
و خزی دار القرار یعنی علت ذلت و ضلالت هردو دار است اعنی بریا و سمعت مبتلا
و گرفتار است و در مذهب این نکوهیده صفت که افضح و اشنع سرتاسر شرور
و ذمایم است این سیاق خاص خاصهٔ این ضعیف قوی مسکنت است اگرچه
ریا و ریاء و زناکه اشنع امور و اهم شیا اند در صورت مشترک ولیکن در حقیقت
سرائر این همین شر همان یکیست چه با وجود اینکه آن مانع وصل فیضان احسان جود است
و این قاطع نسل علی الاعیان و جود ریا در ظاهر شر جلی است و در باطن شرک خفی
عیاذاً بالله و لیاذاً الیه منه و منهما -

مرفوع

از سبب جرأت و جسارت مجلسیان حضور خسروی بجسارت صوری و معنوی
که عبارت است از غیبت و عیب جوئی فلان سوال میرود انتهی و تقریر این عرض
آنست که بکدام مایه استظهار در حضرت شهریار چندین از نزدیکان و مقربان
قرب دیگاه در باب فلان از ارباب اعتبار در بارا ابواب نکوهش و تیره وش عیب کشوده اند

و ازین

وازین غریب‌تر آنکه تمکین همگنان درصدد و رای این امر دور از کار فرموده اند -

توقیع

بواسطهٔ انحراف او از استقامت و انحراف او از حفظ آبروی او انتهی و توضیح
این توقیع مبهم آنکه چون بظهور پیوسته که آن خیانت آیین از سلوک شاهراه القویم
دیانت و دین انحراف جسته لاجرم بموجب این جریمهٔ عظیمه ما نیز ترجیح جانب انصراف نظر
عنایت و انعطاف عنان عاطفت از جهت حمایت او تجویز نمودیم و از راه وجوب
مجازات مثل پاداش خیانت او و ترک نگاهداشت آبرو و فروگذاشت اعنّهٔ خوض
همگنان در باب تعرض هتک حجاب عرض او و مساهله و مسامحه فرمودیم -

مرفوع

از سبب تقدیم فلان با کمینگی او و بزرجمهر با جلالتش سؤال می‌نمایند بجهت آنکه
شیوهٔ ستودهٔ ملک دوستی اشراف و تقدیم ایشان است انتهی و تحریر و تقریر
این مرفوع برینوجه که مقربان درگاه در باب اقدام شهریار بتقدیم فلان ناشایسته
با وجود عدم باعثی و حصول مانع از فرومایگی گوهر و کمیابگی نهاد و فقدان
اصالت و قلت حالت بر مثل بزرجمهر حکیم عظیم المحل عدیم المثل با کمال جلالت
و فضل که جای غایت توقف و ناشایستگی است بغایت تحیر و تحسر دارند

و با این معانی نظر بملاحظهٔ مقتضای شیمهٔ کریمهٔ خسروی که بر داعیهٔ اکرام
این بیت کرامت مجبول است اسباب تعجب همگنان درین مادّه زیاده گردد

۱۱۸
توقیع

بسبب آنکه تنبیه بر تعجب دمندترین دواهاست انتهی تبیین و تتمیم این توقیع
همانا بدین سیاق توان نمود که این بیت درباره نادیدن اسباب رعونت
و اعجاب انفس سایر اولواست و تعجب این گروه ازین شیوه درین مادّه
بغایت عجیب‌نما و غریب‌نماست چه بمعنی که پسندیده‌ترین دوا دارای
خودپسندیست اگر بعرض محال جای تعجب خردمندان باشد هر آئینه استعجاب
از خودپسندی و اعجاب اهل حکمت و ارباب آداب از خویشتن بینی صدچندان
خواهد بود

۱۱۹
رقوع

موجب منع و ابعاد فلان محتشم از قرب درگاه بعد از عزل خدمت ریاست
خدم و سیاست حشم با وجود ابتدا و استبداد آن بر مبانی کمال وثوق و اعتماد
چیست

۱۲۰
توقیع

بسبب اظهار نمودن آنچه نه مفهوم است از حقد انتهی و تقریر این معنی بر توضیح
که چون بتازگی ناشایستگی و بسبب بروز مواد بعضی از ذمایم اخلاق مکنون

از نفس

از بغض و حقد و کینه بر تبهٔ نبوت پیوست هر آینه تفویض خدمات نزدیک خسروان بدینگونه تیره درونی خیره روان بعد از ظهور آن از راه کار رعایت دور است -

۱۲۱
مرفوع

درینولا گروهی از رعایا بدرگاه والا آمده ابواب شکایت از فلان دهقان گشوده اند که بفرموده قباد حشر لشکری که بر اراضی ایشان میگذرد رد نموده با آنکه استیفای حق عمر بنهج مستوفی نموده اند بنابر ادعای وصول کثرت مضرت باضوی مذکوره بدان اراضی نیستند

۱۲۲
توقیع

سلاطین عدالت دین و احسان آیین از مواد فواید عام و منافع کلی نظام بسبب مضرت خاص و آفت جزئی دست باز ندارند چنانچه بمقتضای حکمت کامله حضرت آفریدگار گیتی جل شانه نظر بعموم منافع و مصالح عالم و عالمیان منفعتهای بی‌منتهای در نهاد آفتاب بودیعت نهاده اگرچه فی الجمله ضرری تابع وجود فایض الجود آن افتاده -

۱۲۳
مرفوع

بچه دلیل فرموده اند که هرگاه پادشاه داد و دهش گستر از پاسداران و نگاهبانان خود جدا ماند هر آینه بعون و صون خدایکه در هیچ حال از

جدائی نگزینند محفوظ و محروس گشته از کید اعدا در ضمان امان آنحضرت مصون معون ماند

۱۳۴

توقیع

بدین دلیل قطعی که بادشاهان عادل بمنزلهٔ ارواح عالم و رعیّت در مرتبهٔ اجساد هرگز ارواح از جسد نزع نماید شکّی در موت او نباشد انتهی یعنی یا درکه حضرت آفریدگار جلّشانه بحکم حکمت کاملهٔ انتظام سلسلهٔ نظام عالم جهان و جهانیان خواهد هرآئینه وجود جهانبانی را که وسیلهٔ حفظ آن نظام و مایهٔ دوام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارد۔

۱۳۵

مرفوع

علّت استحسان امر نافذ باخراج لسان از قفای فلان چیست ―

۱۳۶

توقیع

باعث آنست که از زبان او نقل نموده آنچه ما آنرا نگفته ایم از آن سخنان که در آن ضرر عالم و فساد رعیّت است انتهی و توضیح این ابهام این است که آن فتنه انگیز بسبب سخنان دروغ بنفر عرغ بر بسته که از آن جز ابواب ابطال و فساد کلّی باصلاح نظام کلّی نگشاید و از رسیدن آنها بمسامع فتنه انگیز بغیر از تمام ضرر عالم بخواص و عوام گیتی نرسد۔

۱۳۷

مرفوع

از چه راه امر والا بکوتاه ساختن دست تصرّف فلان والی از تصدی اعمال

ملکی و مالی سرکار عالی سمت اصدار یافت -

۱۲۸

توقیع

بسبب امتناع او از نفاذ امر آنکه فروز مرتبهٔ او ست او را از نفاذ امر برآنکه فرو د پایه است ممنوع داشتیم انتهی یعنی بنابر وجوب مکافات انواع جنایات بدکرداران با مثال آن چون از امتثال مضمون مثال زبردست خود سر باز زده لاجرم ما نیز بدین جریمهٔ عظیمه امر نافذ او را بر زیردستان خودش از جریان باز داشتیم تا اگر چون شدت حدت ضعف و وهن بپیل ز قدرت و مرارت عزل بعد از امارت در یابد بموجب آن از فرمان واجب الاذعان بر دست خویشتن سر ننماید

۱۲۹

مرفوع

موجب امر با فراط سرزنش فلان دیرینه معتمد که ابا عن جد در راه آبا و اجداد خسروی بیجا نبازی زبان زد خواص و عوام است چه باشد -

۱۳۰

توقیع

خلط او با اهل ابتلا بغضب و سخط ما و مساهله در امر بطش و قهر ما موجب آن شده انتهی یعنی فرط معاشرت و آمیزش او با مقهوران و مغضوبان ما که بنفاق منسوب و بسبب عدم اتفاق منکوب اند اگر خدا نخواسته از سوء تدبیر

حسن ارادت ته دلی و کدورت مشرب صفای مودت باطنی نخاسته باشد
لامحاله دلالت ظاهری بر سهل انگاری و سست گیری با غایله خشمگینی و غضبناکی دارد

١٣١
مرفوع

بجد و جهد تجویز صدور امر مطاع با بقای انواع شرور و ایصال اقسام نکال

١٣٢
توقیع

درباره فلان فرموده اند

بسبب آنکه خیر جاری و بر دایر را از سایر خیار و ابرار باز داشته -

١٣٣
مرفوع

از چه رو فرموده اند که فلان منحوس از روح حق جل و علا بتحقیق مأیوس است

١٣٤
توقیع

آن شقاوت کیش همانا باختیار خویش آثار سنگدلی و قساوت نسبت بسایر
عباد بر رافت و رقت ایثار نموده اینگونه ناسزا و تمردی بیشائبه شک و شبه
از اسباب نجات نیش تمام آنحضرت بی بهره باشد -

١٣٥
مرفوع

(جمیع رتق)
از چه راه فرموده اند که سبیل متولیان امور عامه دواوین خاصه متصدیان
دیوان سلطانی آنست که یکان یکان در مجالس حکام خود از همگان جدا نشینند

ودر لوی

و در نواحی نشیمن خویشتن راه هجوم مردم ستمّا ظالمان مظلوم نمانند

۱۳۶
توقیع

حقیقت این امر حقیقی آنست که از دحام در امثال این مقام موجب قطع طریق و تحقیق اصول امور و مانع تعمق غور افعال و کنه اعمال و باعث غلّ و غش قلوب با قوالست ۔

۱۳۷
مرفوع

بجهه دلیل در معرض بیان حقایق بر زبان حقایق بیان آورده اند که سبیل خردمندان نیست که بهیچ جهت دام فریب غرور در راه اقران و اشباه خود نگذارد

۱۳۸
توقیع

بسبب آنکه بر موجب جوب مکافات بشل نخست خود دران دام نیفتند ۔

۱۳۹
مرفوع

در بنیاد ازین اوامر خسروی سوال می نماید که شایان آنست که بهنگام تفرقه صلابت بر مردم بر فلان تفریق کلام نماید انتهی و تبیین این ابهام آنکه بهر گاه ابواب عطایای این درگاه که پیوسته بر روی همگی رعایا دیرپا باز است برای ایصال مرسومات مستمره و مشاهرات جاریه احاد حشم و اجناد بنازکی گشاده باید باید که بهره فلان خر مواعید امید فراخیزی دیگر نباشد

توقیع

بواسطهٔ آنکه او کلام را در مقام کردار جای داده انتهی یعنی چون ازان ناشایسته
مرد در اوان کار و میدان گیر و دار امری جز گفتگوی لاف و گزاف و نمیدید
و سوای قول بیجا در مقام فعل امری ازو بعمل نمی آید باید که بفرمان رضا آمود و
رجا آمیز خرسند و خوشنود گردد +

۱۴۱

مرفوع

بچه سبب فرموده اند که فلان قدیم الخدمت سزاوار نهایت مراتب اهانت و بد نیست
انتهی یعنی فلان بندهٔ دیرین که پدر بر پدر داغ بندگی بر جبین و کمر پرستاری بر میان
دارد با وجود عدم ظهور عصیان چگونه سزاوار انواع آزار و بیزاری بود
حکم فرموده اند

۱۴۲

توقیع

بجهت آنکه روح و جسمش پرورده نعمت و برآورده تربیت ماست با وجود
اینمرتبه احسان از اندیشهٔ اسائت و غفلت نمی ورزد انتهی یعنی آنکس از ده
ناسپاسی و کفران که در معنی اشد انواع کفران است در مقام برائت ذمت همت
از حقوق احسان ولی النعمت حقیقی حق اسائت بجای آرد و با آنکه از رواج و احسان
آبا و اجدادش نیز بتقویت نعمت عدل و احسان دولتکدهٔ آل سامان تربیت

یافته اند از بد اندیشی نیکخواهان آن دولت غفلت نمی ورزد ـ

۱۴۳
مرفوع

از موجب این فرموده که بر ملوک نگاهداری حجاب سیاسی اسرار و نفس خود از اصحاب شره و حرص واجب است سوال نموده می شود انتهی و تقریر بیان این معروض بدین وجه است که حقیقت پژوهان درگاه درخواه کشف غطاء خفا از سر این فرموده شهریار دارند که بر عامه ملوک خاصه پادشاهان حازم لازم است که نقود اسرار مکنونه خویشتن را مانند نفوس نفیسه خود از خداوندان طبایع خسیسه یعنی ارباب حرص و طمع و اصحاب آز و شره با حتیاط تمام نگاه دارند

۱۴۴
توقیع

سر این معنی آنست که جواهر اسرار عظیمه ملوک که ستر آن باعث حفظ ابدان و نفوس و اعراض و ناموس همگی اهل آفاق است از رازهای نهانی سایر اصحاب نفس کریمه با خفاء اسرار اولی و انسب است تا بسبب خساست طبایع آن ادانی بزخارف زینه دنیای فانی فروخته نگردد •

۱۴۵
مرفوع

بچه دلیل فرموده اند که واجب است که میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات تساو

دانکار تو بعمل نسپارند نهی و تقریر این اجمال آنکه سبیل والیان و لایات آنست
که بمقتضای کاردانی و معامله فهمی عمل نموده نخست بمراتب هریک از کارکنان
و عاملان بنظر درست درنگرند و میان همگی متکفلان اشغال از کافی و عاجز
و کارگزار و بیکار بمقدار تفاوت تا قدار ترجیح و تفضیل نهاده قطعاً تسویه بکار نبرند

۱۴۶

توقیع

ازین راه که ناقصان بحکم این تسویه گمان فضل بخود برده خویشتن را قدری مقدار
می نهند و کاملان ازین رهگذر خودداری کرده تن بکارها در نمی دهند و بضرورت
ازین معنی در هر دو صورت سببی خلل در بنای پیشرفت امور افتاده آبروی کارها
بریزد و رونق از کارخانه روزگار برخیزد -

۱۴۷

مرفوع

از موجب این ارسال بهره دو که فرموده اند که از لوازم حزم ملک آنست
که چون کارها بشایستگان اعمال فرمایند باید تا دیگری که مستوجب و سزاوار
آن کارها باشند در خاطر داشته باشند اینچنین به وجه از روی حزم فرموده اند
که بر سلاطین دوربین از راه حزم واجب عقلیست که هرگاه تولیت عملی ملکی
یا مالی بکاردانی تفویض فرمایند برای استظهار پیشرفت آن کار دیگری را از اهل

کفایت و درایت که باصابت و اصالت رای و ترویت استظهار داشته باشد
چنانچه از روی استحقاق و استعداد متکفل آن شغل تواند شد مشیّد و معظم پایه گر
داشته باشد-

١٤٨ توقیع

چه اگر حادثه روی نماید و کسی نظیر او نباشد لا محاله کار فرما در استمالت محتاج گردد
برفع وضیعی بالتشریف خسیسی و دران صورت بدان ماند که باختیار عقابی
از دست دهد و از سر اضطرار ذبابی بجای آن بکف آرد انتهی و تفصیل این
مجمل آنست که بر تقدیر مقتضای قدر مقدر و قضاء ممضی او را امری ناگزیر
روی نماید و نظیر او عملداری کافی متکفل آن شغل خطیر را که تاخیر برنتابد نباید
ناچار بجای آن کارگزار شایسته بخیه ناپسندی نیازمند گردد که بسبب
سلوک ناهنجار او که از نقص و زلل خالی نباشد انواع وهن و خلل بمبانی عمل
راه یابد-

١٤٩ توقیع

از کدامین حرکت ناشایسته فلان سالار خدمتگاران و معتمدان دیرینه آستان
ما دولتخواهی شهریار و خواهش روزگار دولت دیگری از اولیای عهد دولت
خسروی فرموده اند

١٥٠ توقیع

از ینکه درباب انعقاد امر بیعت ولیعهد دولت و استحکام عقد کمال مراتب

استعجال داشت انتهی یعنی آن سست عهد از فرط سخت رویی همواره درباره
متانت حبل پیمان ولیعهد دولت و استحکام عقد عقده بیعت او ساعی و داعی
بوده استعمال این بنای را در نظر عاقبت بین ما بر سبیل وجوب استعجال ازین نیز
میداد و همچنین اگرچه بحسب صورت بر نیک اندیشی دولت ما و خیرخواهی این
دولت خانه پر دلالت دارد بیک وجه از بدسگالی خالی نیست —

۱۵۱

مرفوع

سبب حسد وران فرموده چه بود که ظهور مرتبت صفا و عقیدت اولیای
دولت در مرتبه باید که باظهار آن نیازمند نگردد —

۱۵۲

توقیع

ثمره این شجره ثابت الاصل نابت الفرع آنست که هرگاه در مقام ثبات
آن برخلاف عادت معهود از تبیین بینه و تبیان غنی بلکه از دعوی نیز
مستغنی باشند بنابرین صورت بضرورت در هنگام اخذ عطایا از وساطت
تعریف معرفان و وسیله شفاعت شفیعان بی نیاز خواهند بود —

۱۵۳

مرفوع

در معرض بیان حقایق بنیان فرموده اند که دعا در حق ملوک عادل اگرچه

بظاهر خاص ایشان باشد و در حقیقت شامل عموم رعایا و برایا نیز هست -

۱۵۴

توقیع

ازین رو که ما مانند ارواحیم و رعیت مانند اعضا انتهی و تبیین و تتمیم این توقیع مبهم آنست که چون زمرهٔ ملوک دادگر دهش گستر اجساد عالم را بمنزلهٔ ارواح اند و همگی رعایا در مرتبهٔ اجزا و اعضاء آن اجساد مقرر است که قیام اجساد بقیام و قوام ارواح منوطست لاجرم دعای کل بعینه دعای جزو خواهد بود

۱۵۵

توقیع

بدست آویز که در مرتبه زیاده سری مروالا در باره فلان از اعیان دولت صدور یافته که پایه قدر و مقدار او از آنچه هست فروتر آورد و دست قدرت او را حسب المقدور کوتاه دارند -

۱۵۶

توقیع

از ارادهٔ عروج زیاده او به مدارج علیا و وصول مراتب والا که حصول آن وایهٔ بالادست نه در خور پایهٔ پست او است و ازین بالاتر آنکه این پایه ترقی بتوسل اظهار تنزل درجات قدر و مقدار دولت و ادعا تنزل مراتب اقتدار اولیای آن در نظر بینش با نگر دارد.

نمبر ۱۵۷

مرفوع

غور رسان حقایق اسرار از روی استبصار استفسار دلیل این معنی می نمایند که خسرو فرموده که قوام ملک و دولت بحصن و فور اموال و کثرت جنود نیست -

نمبر ۱۵۸

توقیع

بدین دلیل که با وجود اموال و جنود بدین و دانش محتاج اند چه این هر دو مشیّد و موید ملک اند انتهی و تقریر این توقیع آنست که پادشاه با وجود حصول اعداد و اموال بهیچ وجه از استحصال دین و دانش بر وجه کمال مستغنی نیست چه این دو امر جلیل القدر موسس و ممهد اساس ملک و حافظ و مصلح مزاج دولت اند از عروض مفاسد و موجب اعاده آن از بنیاد تزلزل و اعوجاج باصلاح ثبات و استقامت

نمبر ۱۵۹

مرفوع

بنا بر مقتضای طاعت امر مطاع شهریار در باب اصدار فرمان متضمن تنبیه و تذکیر جهبود وزیر که ابواب سوء ادب بحسب ظاهر مفتوح دارد مسئول میرود که فرمان عالیشان بچه مضمون صدور یابد -

نمبر ۱۶۰

توقیع

فرمان نافذ بدین مضمون نفاذ یابد که جهبود وزیر را بهر وجه سوء حال و بهبود

با عهد اقبال

عهد استقبال در دانستن و کار بستن این معنی است که وزرا بمنزلهٔ لباسهای
ملوک اند که از خصوصیات آنها به نیک و بد خصایل ایشان قیاس میتوان نمود و معنی
و تبیین این ابهام آنست که پیراستگی ظاهر وزیر نمودار آراستگی باطن پادشاهست
بزیور آداب ملکی و خصایل ملکی که از دلایل سعادتست فلکی است چنانچه حسن
و قبح کردار و گفتار دستور و استقامت و اعتساف شکوه در روش او
باز دیکت دور و برهان حسن سلوک و سوء سیاست ملوکست و بر موجب
این قضیهٔ مرضیه خردمندان گفته اند که بر وزیر دانا واجبست که بشود اگر
توانا باشد برای پاس ناموس برج دولت و حفظ صورت و نعمت ملک
و ملت حراست ظاهر و باطن خویشتن نماید تا بدین سبب در دنیا و عقبی
معاقب و معاتب نباشد.

۱۲۱ مرقوم

بجهت موجب فرموده اند که لوازم شکرگزاری و سپاسداری ملوک اسباب دفع
انواع آفت و رفع اقسام مکروه از موجبات مخافت از ایشان بر ذمهٔ
همگی رعایا و برایا بوجوب انسب و اقربست از اهمال مطلوب و اعطاء مرغوب
بدیشان

۱۲۲ توقیع

مطمح نظر حقیقت نگر درین توقیع آنست که از نتایج عدل پادشاه چه در کار است وجود

ملوک آنچه در ظاهر و باطن بعالمیان میرسد باعتبار قدر و مقدار متناهی و محدود است
و آنچه از آثار افضال و احسان آشکار و نهان پادشاهان در ضمن باز داشت
مکاره و مصائب و نگاهداشت آسیب حوادث و نوایب از ایشان با آنان
وصول می یابد در حسن ذاتی و نکوئی واقعی حدی و نهایتی در نفس الامر ندارد

۱۶۳

مرفوع

بموجب ورکه این خیانت پرتو نظر عنایت از فلان وزیر باز گرفته سزاوار
اسقاط از پایه والای وزارت و بالاتر از آنش دانسته اند -

۱۶۴

توقیع

آن سست رای پست رویت بسبب تقویت زیاده در مادهٔ سوء تدبیر کمال
ضعف و وهن در بنای پیشرفت کارهای سرکار راه داده چنانکه از سلوک
ناهنجار او سواد توفیر و تکثیر ارتفاعات عقار و ضیاع و محصولات آن بلاد
وبقاع انقطاع پذیرفت

۱۶۵

مرفوع

عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و تمیز از قدم نسب
و کرم گوهر توقف دارند

۱۶۶

توقیع

چون تشریف و تمجید جد بسلطانی نازل منزلهٔ نسب قدیم انسانیست

هرآینه فلان و اشباه او بامتیاز بشرف دیرینه بی نیاز اند انتهی و تتمیم این
مقصد آنست که مراد از افراد این نوع عالی خواص مزایای نفسانیست
که در حقیقت بمثابه فصل نوع انسانیست چه لطافت اصل و شرافت نسب
فی الحقیقت گوهر مرتبت است نه جوهر ممیز و گرامی داشتن ملوک خردور
خردمندان پرورش شایستگان پایه سرفرازی بمقتضای فضایل نفسانی
و خصایل ملکی و انسانیست نه بودن فلان ابن فلان و بر مرکز این محیط
دایرست مثل سار کُن عِصَامِیًّا وَلَا تَکُنْ عِظَامِیًّا یعنی خویشتن را
بنفس عصامی خود که عبارتست از نفس متصف بکمالات ملکی و انسانی عزیز
و گرامی ساز و پشته توده استخوانهای فرسوده یعنی آبای گذشته مناز
و این عصام نام حاجب نعمان ملک عربست که فی نفسه کمال شرافت
ذاتی و کرامت خلقی داشته. و گفتار اوست که نَفْسُ عِصَامٍ سَوَّدَتْ
عِصَامًا وَعَلَّمَتْهُ الْکَرَّ وَالْإِقْدَامَا و همانا اشارت بدین معنی حقیقی
نموده حضرت امام بر حق و امیر مطلق علی بن ابیطالب علیه السلام آنجا که فرمود
اَلشَّرِیفُ مَنْ شَرَّفَهُ السُّلْطَانُ یعنی شریف آنست که سلطان او را بسبب
شرافت نفسانی او مشرف گردانده از ین عالم است گفتار مامون عباسی

و بقول عبد الملک اموی نحن الزمان من رفعناه ارتفع و من وضعناه اتضع یعنی ما زمانیم مراد ازانکه میگویند زمان چنین یا چنان کرد هر کرا ما بلند مرتبه گردانیم رفیع القدر گردد و آنرا که ما فروگذاریم وضیع و پست پایه شود

توقیع ١٦٧

فلان با زرگان پیشه در منزل خویش بپروری شیوه نکوهیده اهل لهو و لعب پیش گرفته چنانکه این امور ناپسندیده را دادنسته و دیده از همسایگان نهان میدارد

توقیع ١٦٨

اگر این عمالرا در جوار با نیطرق بجا نسپارد جای آن دارد که همگی مردم برین سبیل باشند انتهی یعنی اگر بر نابکاری از جمله جهله و زمرهٔ فجره در عدم اظهار و اجهار فسق و فجور با وجود انیمرتبهٔ نفاق سوق فسوق بر وتیره آن تیره ایام سلوک نمودی بر آئینه رزه معاقبت ملوک و ابواب عقوبات خدات ارباب احتساب بر همه باب مسدود بودی

توقیع ١٦٩

فلان عامل با وجود عدم ابتلای آفت کرمی خود را بهانا از روی حیله کرمی بناشنوائی اشتهار داده —

باب ۱۴۰

توقیع

آن مسکین را درین مادهٔ شقاوت زیاده اعنی سبکی ثقل سامعه بر خویشتن پسندیدن ابسند است و تادیب و تنبیه را و باوجود کمال دنیاهت در رتبهٔ اظهار بلاهت بتجویز سفاهت ناپسند

باب ۱۴۱

مرفوع

فلان قاید از طغیان مادهٔ عصیان زاید بجنبش قنایع ترک طاعت قناعت نمی نماید بلکه نغمهٔ خارج آهنگ ارادهٔ بغی و خروج از پرده بیرون می سراید۔

باب ۱۴۲

توقیع

فرمان نافذ بانفاذ تا شتران نافرمان برگرسنه(؟) [illegible] طغیان شور و شر [illegible] اصدار یافت تا باعث سربراهی سایر بیراهه روان وادی تباهی گردد

باب ۱۴۳

مرفوع

چون فلان نایب حیا ذریون کاتب دیوان سرکار به سبیل تکرار از روی طلب راه بار در درگاه شهریار یافته ازین رو حیا ذریون گرفته خاطر و پراگنده درون می ماند۔

باب ۱۴۴

توقیع

همانا حیا ذریون را نا امید اند که مردان برای کارها درکار اند نه کارها برای مردان و نظام برخی از مهام حضور موجب نور خواندن او ست

نه امری دیگر از امور دیوان **مرفوع** ۱۷۵

بهرام خویشاوند خسرو با آهنگ صید و سیر در ییلاق از درگاه والا بطواف
اطراف و ارجاء دار الملک از جای خود برآمده انتهی یعنی با ندار شکار
اندازی و بهانه تماشای متفرجات مطلق العنان شده بحکم احتمال قرب
وقوع بداندیشی که لازمهٔ نزدیکی نسبت خویشی است اهمال و اهمال و از رعایت
حزم و احتیاط بغایت دور است و عدم ارخاء عنان او بسبب اینمعنی
در هر دو صورت ضرور

توقیع ۱۷۶

چون خویشان بی صدور کوته اندیشی مانع تفرج و سیر ایشان نمی‌شاید دارم
که از بهرام بی اندامی روی نماید او را از موجبات مسرت و التذاذ خود
باز ندارند.

مرفوع ۱۷۷

بزعم عامهٔ اولیاء دولت از اعطاء صد بدره نقد و هشتصد نفر از جنس
ثور و بقر و یازده هزار راس گوسفند بصاحب بهرزمین مازن تا گاز لغی
و فساد دیگر راه اطاعت و انقیاد گراید و بنابرین سر رشتهٔ خودسری
از ربقهٔ فرمانبری نتابد و تهمتن عظیم و ضعف قوی در اساس ناموس
سلطنت عظمی راه میابد

توقیع ۱۷۸

هر آنکه بدین سرمایهٔ حقیر تسخیر آن مرز خطیر و بندگی سرکشان آن سرزمین سپهرنشان

و استعباد آن مردان آزاده پیشنهاد اراده سازد همانا شعار تیش رایج آید

و کفه ترازوییش راجح نماید

۱۷۹
مرفوع

جمهور عوام عموم سماحت کف جواد ملک را اگر خواص و مزایای آن مستوفی راحت

سایر رعایا و برایاست مشترف بر اوایل درجهٔ اسراف میدانند —

۱۸۰
توقیع

همانا معلوم این مساکین نیست که هر آنکه مستحق را از خود محروم گذارد نه او

مالک آن مال است و نه آن مال برای او بهره از ثبات و بقا دارد —

۱۸۱
مرفوع

والی ولایت ارمنیه درخواست موجب کثرت ستایش ملک در بارهٔ ملوک

پاستان و باعث ترجیح خسروان عهد ماضی بر سلاطین عصر باقی می نماید —

۱۸۲
توقیع

والی بداند که هر آنکه بحق ماضی وفا ننموده در برگذاشت طرف بزرگان

گذشته فروگذاشت نماید لامحاله در نگاهداشت حرمت و حفاظ باقی

و ادای حقوق نعمت ایشان برو وثوق نماند و او را نیز جای جشید اشست

رعایت جانب از سایر اقارب و اجانب بعد از خود نسبا شد -

۱۸۳

مرفوع

همگی اهل شهر و دیار مسامحت شهریار را درباره گروه یهود که بدشمنی دین و دولت منسوبند و بذلت و نکبت عالم بالا منکوب ناپسندیده می‌پندارند و درخواه قطع مواد امداد بل التماس طرد و ابعاد ایشان از بلاد ایران شهر میدارند

۱۸۴

توقیع

اینطائفه دیرگاه هست که درین درگاه در عهدهٔ تعهد و بنای تفقد دولت خسروان بوده در ظل حمایت و رعایت ما نیز آسوده اند و همانا مستحسنان امثال این آرا ر قبیح که درحقیقت قبیح آرایند از آن غافل اندکه اینگونه صلاح عین فساد ملک و عین عیب و شین ملوک است -

۱۸۵

مرفوع

فلان سپاه سالار از سلوک شاهراه اطاعت شهریار بانحراف عصیان و اعتساف طغیان مایل شده -

۱۸۶

توقیع

همانا از آن شقاوت نصیب که نصاب نقض اطاعتش بکمال رسیده مواد سعادت آسمانی بانقطاع پیوسته

۱۸۷

مرفوع

شگون گران هنگام بازگشت برخیل آن زر سپهبد که سرخیل بندگان نیکو عقیدت است گذشته طغیان با ماده عصیان زیاده بد و منسوب دارند -

۱۸۸

توقیع

اگر اثری از صحت این خبر باشد هر آینه سپهبد بشاست صیت خاتمیت بدو هم برد یکی از زبردستان خویشتن بسیف مسلول یکی خود مقتول خواهد شد -

۱۸۹

توقیع

برخی از اهل بصارت ناقد و بصیرت نافذ اختصاص دادن فلان نا آزموده باطن را بدون امتیاز ظاهر بترقی مراتب خواص مقربان درگاه دور از رای میدانند و حال آنکه در زمان ماضی بعهد قباد از و خرسندی و رضامندی نداشتند بلکه ناامین و هراسان بودند -

۱۹۰

توقیع

این ستوده سیرت آزموده سریرت در عهد قباد حق بندگی خداوند خود که لباس رعایت صلاح دولت و پاس ناموس ملک و ملت است امیکرد و باظهار دوری معنوی و صوری از ما بپدر ما تقرب میجست و از این دست آزاده مردی زاده درخورد انواع استظهار و اعتضاد و سزاوار کمال اعتبار و اعتماد باشد

۱۹۱

مرفوع

هرکه از بندگان قدیم الخدمت بزعم خود استیفای همگی حق خدمت دیرینه
نکرده با وجود آنکه شهریار دادگستر حقوق خدمات قدیمه بر عامهٔ ملوک
خاصه آبا و اعاظم تقدیم داده

۱۹۲

توقیع

چون هرکه بنای اعتماد بر عماد خدمات سابق نهاده با وجود تقصیر خدمت
در زمان لاحق حق بندگی ناکرده نیز از ما میخواهد هرآینه برای تنبیه او و سایر
مقصّران مرسوم او را بدیگر پرستاران که در هیچ حالی جای خود را در پرستاری
خالی نمیگذارند نامزد فرمودیم

۱۹۳

مرفوع

بچه دلیل بر سبیل تکرار میفرمایند که وفای ملوک بعهود خویشتن نیمه ظفرست بر دشمن

۱۹۴

توقیع

چه عذر که ضدّ وفاست موجب عدم وثوق اولیای دولت بموثّقات می شود
و عهد و جهد اعدا در محاربه بسبب نومیدی از مصالحه دو چندان میگردد و یک
تن کوشنده با امیدواری بیشترست از جمعی کثیر ناامید با یاس انتهی
بنابرین مقدّمات وفای پادشاهان باعث تضاعف اعتماد دولتخواهان
بر ولاء و وداد خواهد بود و علت اطمینان قلوب همگنان به ثبات آساس

مصالحه و معاهده موجب قلت کوشش دشمنان خواهد شد و این دو صورت
بضرورت غلبه ظن بر روزی شدن فیروزی نتیجه بخشد

سؤال ۱۹۵

مرفوع

باعث تغیر رای شهریار از خوشنودی و رضا بکراهت و لغضا در بارهٔ
فلان عملدار چنانچه از مخایل کردار و گفتار ملک آشکار میگردد چیست -

سؤال ۱۹۶

توقیع

آن بیکاره در هنگام تفویض اعمال همواره بتقدیم معذرتهای نادلپسند اقدام مینماید

سؤال ۱۹۷

مرفوع

مکرر بزبان حقیقت بیان شهریار میرود که سزاوار دوستار آنست که بر اقبال
و شتاب خود چون بغضب بادشاه در آید هیچ وجه شماتت روا ندارد

سؤال ۱۹۸

توقیع

موجب این امر منکر آنست که بهنگام وقوع در مثل این بلیه شماتت دیگران
دربارهٔ او بموقع خود نباشد و بدین سبب مصیبت دو چندان نگردد -

سؤال ۱۹۹

مرفوع

بچه موجب شهریار انکار منکران تشریف تقدیم خسروان را در حق جمعیکه

شرف ما هی وجد قدیم ندارند منکر و ناپسندیده می‌شمارند -

توقیع ۲۰۰

درین امر مطمح نظر دورنگر ما آنست که در مادهٔ امتیاز پدران ایشان تشریف
زیاده ملامت تا بار ما بازنگردد و پیش از انکه جلالت پیشینه و اصالت دیرینه
فراموش شده باشند -

مرفوع ۲۰۱

ملتمس آنکه در مجاری کلام بر زبان خسرو جاری می‌شود که ستم نومیدی بر امیدواران
متصدی اعمال و اشغال خود روا ندارند -

توقیع ۲۰۲

بواسطهٔ آنکه ظلم از آن شغل بازنگردد انتهی و در بعضی از نسخ بجای لفظ عن
درین توقیع که لِئَلّا یَرجِعُ الظُّلمُ عَنِ الشُّغلِ لفظ علی واقعست و بنا بر نسخهٔ اولی
ظاهر مراد آن باشد که جوریکه بیم وصول آن باعمال خود از جنایت عمال امیدواران
اعمال داشته‌اید بسبب بی‌مروتی درباره ایشان مبادا از آن اعمال بشما راجع گردد
یعنی عواقب وخیمهٔ آن بشما سرایت نماید و در صورت نسخه علی بها نا معنی این باشد
که ظلم مظلومان که خوف سریان آن بشغل مذکور داشته‌اید مبادا بهمان شغل بازگردد
یعنی شامت حرمان اهل رجا بسبب احتمال اصابت خطر خسران بثمر و ریع

آن شغل

آن شغل مبادا یکبار کلا آن شغل را بزبان آرد –

۲۰۳

مرفوع

بجهه دلیل فرموده اند که متکفلان اشغال ملک و مال چون مخزن اموال خویشتن را از وجوه خیانات آگنده سازند گویا معده های خود را از سموم انباشته باشند

۲۰۴

توقیع

بجهت آنکه بقاء آن مال و بقاء حیات آنها بمقدار بقای حاجت باشد بدانان آن منتهی

تبیین این توقیع ابهام تضمین آنست که کارفرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان روا داشته اند بر نفس و مال آن خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج باشند و چون بی نیاز شوند زهر درد در او در معرض تلف آرند چه مشابهت این بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده بپاید تا آنگاه که اثر آن پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن و بقاء آن بمقدار مدت نیازمندی باشد و تا آنگاه که وقت استغنا از او در آید در حال اثر خود ظاهر نماید –

۲۰۵

مرفوع

بجهه رو فرمودند که فلان منهی که انهاء اخبار و ابلاغ وقایع فلان ناحیت بدو مفوض بود شگفته نباشد که در پی وی محتاج بدان شود که دیگری

دربارگاه ما نام او برده خبر او بعرض ما رساند -

۲۰۶

توقیع

ازین راه که طریق اخبار را از ما مسدود ساخته انتهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب برید یعنی منهی مذکور از روی پست رایی و کوته اندیشی از بیم یا امید بولات و عمال ولایات و اعمال متعلقه بشغل چندان مسامحت و مساهلت بکار برده و تا حدی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را بتاخیر انداخته که راه پیشرفت کار را بر خویشتن تنگ ساخته چنانچه رفته رفته سررشته آمد و شد روزنامه‌ها و اخبار آن قسمت انقطاع پذیرفت چندانکه کارش بدان مقام کشید که بجای او منهی دیگر باید تا که خبر او بدرگاه والا ابلاغ نماید -

۲۰۷

مرفوع

بکدام دلیل اکثر اوقات میفرمایند که ملوک را در هر باب طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه واحد است -

۲۰۸

توقیع

بواسطه آنکه راههای آرای ملوک در تدابیر پراگنده است موجب افتراق اسباب صلاح و سداد رعیت و غایت رعیت غیر از طاعات چیزی نیست

انتهی

انتهی توجیه این توقیع آنست که طرق امور سلطنت از روی تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی و تشعب و تفنن جهات سیاست رعیت و سپاهی بها نا غیر متناهی است و سبیل همگی رعایا و برایا سوای سلوک طریق اطاعت ملوک امری دیگر نیست -

۲۰۹

مرفوع

بچه وجه فرموده‌اند که از زبان فلان قلت و کمینگی و دانستگی شود انتهی از چه رو در معرض بیان حالات مردم فرموده‌اند که کمی پایهٔ گوهر گویائی بنظر فلان از بسیاری سخن بصرفه در درازی زبان او پیداست

۲۱۰

توقیع

بواسطه آنکه بر زبان خود اظهار نموده آنچه ما در سپرده بدان امر کرده بودیم بحجاب در بار در باب حجاب او انتهی یعنی آنچه در باب او بحجاب در بار گفته بودیم از منع در بار بنابر کمی بصیرت و بصارت زبان خود در آنجا اعلان و اظهار آن نموده

۲۱۱

مرفوع

نظر بچه مصلحت فرموده‌اند که اغماض عین در باب فلان شایستگی ندارد انتهی تفصیل این مجمل آنست که تغافل و تجاهل عارفانه در حق فلان

بطالت کوشش جهالت کیش سودی ندارد و چشم پوشی که نزد بصارت
اهل بصیرت دوراندیش نفع او وبه اصحاب فساد است و آینه انتباه است ا
ورا اصلاح بصلاح نمی آرد -

۲۱۲ توقیع

آنست
بواسطه آنکه علم او بعلم ما بنفاق او حاصل است انتهی توضیح این ابهام
که سبب حکم بعدم اصلاح حال فاسد آن مجموعه مفاسد اطلاع اوست بر اطلاع
ما بخبث جبلّی و نفاق ته دلی او

۲۱۳ عرض

آنست
از سبب مبارزت شهریار با دشمن بنفس خود سوال میرود توجیه این نوع
که چون دانایان درگاه افراط میل و انحراف خسرو از استقامت صراط
حزم و احتیاط دلها باعتساف بیراهه تهوّر و تجاسر از راه عاقبت بینی بغایت
بعید دانسته و میدانند که دوراندیشی نظر فرجام نگر شهریار که بغور اشیا
دویده این طور امور را ناپسند خردمندان میداند پس از چه رو
دیده و دانسته خلاف فهمیده و نگرسته عقل تجویز فرموده می شود -

۲۱۴ توقیع

چون آوازه اظهار دلاوری ما در سراسر آفاق اشتهار پذیرد و در انفس
دوست و دشمن افراط صلابت و صولت و کثرت سطوت و مهابت

نفس ما قرار گیرد هر آینه جمعی اند بد اندیشان که خاطر ایشان از ما جمعیت داشت
از اندیشه پریشان گشته از احساب بیشمار خواهد گرفت و خاطر خیرخواهان
که در هر صورت خواهان خیر ما باشند بهمین معنی از کید ایشان اطمینان دیگر خواهد پذیرفت
و قواعد دینی قوایم دولت ید و وصل از سر نو استقامت خواهد یافت —

۲۱۵

مرفوع

باعث امر باخراج فلان از زمره خواص درگاه والا و لیار دولتخواه چیست

۲۱۶

توقیع

سرّ این سختی آنست که نفایس جواهر اسرار نهانی ما را بجنس نفیس اموال دنیا رفانی
بدشمنان دینی وجانی ما فروختند

۲۱۷

مرفوع

بعلت کدامین زلّت امروز لازمی تشهیر بار صادر شده که فلان محتشم را در انجمنهای
شهر و دیار کو بکو و کشان گردانند

۲۱۸

توقیع

در همگی محافل عوام و خواص اظهار امر دور از کار آمیزش و معاشرت با ما
و خاصان نموده تا مگر بسبب استحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان ما خللهای
جانی و مالی در بنای امور ملکی و مالی راه یابد —

۲۱۹

مرفوع

برموجب فرمان خسرو فلان عملدار را که از اهل درایت و کفایت است
بچه موجب از تولیت همگی کارهای سرکار باز داشته اند —

توقیع

آن لیست فطرت و پست فکرت از مکاسب خسیسه که ارتکاب آن ننگ
نفوس نفیسهٔ انسانی است اکتساب نموده و طمع در غیر مواضع که داخل در مداخل
دینه اداری است و بهیچ توجه بدان از روی عقل و شرع روا نیست جایز داشته

توقیع

سبب ازالت سرمایهٔ قدرت و حالت و علت قلت قدر و مقدار فلان معتمد از نزدیکان
بساط قرب شهریار بعید از کمال مرتبهٔ اعتبار و اقتدار چیست —

توقیع

آن تهی مغز زیرپای اسباب مکنت و وسعت دستگاه ثروت که از تنگی ظرف
طاقت تنگ مایگان بر نتابد بتوانائی خویشتن بر امیال هاست جسته و بدین روش
ناهنجار راه بیراهه غوایت پیموده —

توقیع

باعث امر عالی باسقاط فلان والی از رتبهٔ خود دیرینه که از غایت هبوط

و انحطاط پایهٔ زبان فروتر شد چه باشد ؛

۲۴۴

توقیع

بدین سبب که با وجود عدم نجابت ذات و اصالت نژاد و فقدان استحقاق و استعداد ترقی پایهٔ عالی از درجات مفاخر و معالی کمرتبه‌ای از آن والاتر بنظر درنیاید یعنی بالاتر از آن متصور نگردد در نظر داشت

۲۴۵

شرح توقیع

سالار پاسبانان از موجب عزل مرد و به نایب خود بقصد استبصار را استفسار می‌نماید

۲۴۶

توقیع

تولیت عمل موجب طغیان او شده و این مایه مفسده دلالت بر فساد نژاد اصالت او میکند انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه آنست که اصابت مرتبهٔ نیابت که موجب بیان احوال گذشته او گشته موهم عصیان اوست چه اینجا ثابت است که جز بر بدی گوهر و فرومایگی نسب دلالت ندارد و از روی یقین او را بر صدد تمرد و طغیان خواهد داشت

۲۴۷

شرح توقیع

بچه وجه فرمودند که در باطن مفوت مواطن ما از هیچکس جز فلان کدورتیکه بمرتبهٔ بغض و کینه کشتی کشد نیست ؛

۲۲۷

توقیع

چه مشاهده ما می شود آنچه در باب ما از نفس بد اندیش در باطن خویش دارد انهی تقریر این تحریر آنست که آنچه آن نفاق پیشه از بدخواهی ما در مکامن باطن خویش نهفته ظهور آن بگواهی شاهد عادل دل در درجه مشاهده و معاینه است و پیداست که بنا و صافی منشان بالذات اقتضای بغض تیره درونان میکند

۲۲۸

مرفوع

از چه راه امروالا به پست ساختن قدر و مقدار فلان محتشم مشتاق صدا یافته

۲۲۹

توقیع

آن خودرای خمول و گمنامی خود را که قبل از شهرت و شادکامی داشت همانا دیده و دانسته فراموش کرده شیوه مردم ناسپاس خویشتن ناشناس پیش آورده

۲۳۰

مرفوع

سبب عزل فلان والی از عمل چیست —

۲۳۱

توقیع

موجب آن این است که محال ولایت آن ناشایسته کار قبل از تولیت او آبادی بایسته نداشت چون تفویض آن شغل بقصد اصلاح فاسد و ترویج کاسد

بدان مفسد شده بود او موجب فرموده عمل ننموده صعوبت عقوبت
غضبان ما را بر عصیان خود آسان کرده بلکه بجای استعمال مصالح اعمال
مفاسد بکار برده و در بدل اصلاح افساد بعمل آورد لاجرم بحکم این
پایه سزاوارست مراتب عزل که درباره عمال بدکردار از آفت کشت زیاده
در حرفت بیش نیست در کار او کردیم تا اگر موجب عبرت سایر عمال شده
از فساد بصلاح و سداد باز آیند و از تباه کاری بشایستگی گرایند

٢٣٢

مرفوع

بچه موجب فلان از اعیان ملک حسب الامر ملک شیراز از تلقیب بلقب ... آگنده
سخن و پندیان گوئی شده

٢٣٣

توقیع

همگی عزیمتهای این مرد از باطن او بیرون می تراود و بیرون از فکرت ...
انتهی یعنی چون جمیع عزایم او بمشورت قصد و رخصت رای ...
از این راه سرتاسر مقالات او از مقوله محالات و قبیل او تمام و اغلاط تا
فلا محاله یاوه گوئی و هرزه درائی خبیه بیگونه حالتی حوالت نرود

٢٣٤

مرفوع

از چه راه فرموده‌اند که بهنگام اشتغال‌ها در کارهای سرکار فتور و تقصیر روا

روا نباید داشت انتهی یعنی هرگاه بار انشغیلی از اشتغال ملک و مال مثل رفع

شر اعدا و جبر کسر اولیا اشتغال روی دهد بسبب غفلت یا که از باب تغافل و تجاهل

عارفست قصور و فتور در بنای اعمال و امور راه نباید داد -

۲۳۵

توقیع

بواسطهٔ آنکه در وقت بازپرداختن کارپردازان را بتقصیر سرزنش نمایم انتهی

تا آنکه در حال فراغ بال بسبب جریمهٔ تفریط و تقصیر در شغل تصغیر شان

در ضمن توبیخ و تقریع پریشان باز نگردد و باعث خلل در بلوغ آمل و بلاغ عمل

همگنان نشود -

۲۳۶

مرفوع

بعضی از خاصهٔ اختصاص دار انکثرت جوائز و عواید سلطانی با نتفاع بمنافع فواید

مرتبه بر مرتبه خلافت و نیابت متولیان اعمال دیوانی بغایت بیجا و بیوجه میدانستند

۲۳۷

توقیع

بواسطهٔ آنکه اطلاع بالعلم الیقین پیوسته که همگی این انعام و افضال در سرتاسر روزگار

عمر دار الفنا بیده یکروزه علم و عمل او که بعالمیان میرسد برابری نمی نماید

۲۳۸

مرفوع

عامهٔ رعایا و برایا میگویند که پادشاه خرسند نمی شود از همگی جهانیان جز بستایش

درکار خود و پر بصیرت بودن در فرمانبری او و با آنکه بادشاه در نهایت
فراغ خاطر و راحت بدن است و رعیت در غایت تعب و مشقت جان
و آن آسایش نظیر این قلقان و آزمایش نیست اینست توجیه و تقریر این مرفوع
آنست که خسروان از همگی فرمانبران جز بدرستی عقیدت و عدم سستی در خدمت
و سایر امور سلطنت با نهایت دلبستگی و بصیرت در اطاعت اوامر سلطانی
قناعت نمی‌کنند حال آنکه گرفتاری عامل بکار پرستاری ایشان در عین تعب
کشی و رنج برداری و تحمل و بردباری اضطراری مثل رفاه حال و فراغ بال
ملوک نیست چه قیاس حال فارغ بشاغل قیاس مع الفارق است نزد عاقل
و هما لا سیان بینهما مصرعه ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا +

۴۳۹

توقیع

۱

عامه در کمیت بسیار اند و همگی مشترک در یک کار و بادشاهان یگانه ولی همتا
و هر یک از عامه منفرد اند بهمت خود و ظلم ما قسمت یافته میانه همگی بعموم
همگنان و ستم هر یکی از ایشان منقضی میگردد و ستم ما با مثل ایشان دائمیست
و باقی نمانده در امور ایشان با وجود و فور آنها بر ما بقیه از تدابیر که در آن
خوف و تقصیر باشد تبیین این توقیع علی الاجمال آنست که کافه ناس بعدد

بشمار اند و با وجود این همه باعث متعدده متحد یکدیگر اند در همه کار و بادشاه
با وجود یکتائی در رفاقت جمیع قصدها و نیتهای خود را منقسم و پراگنده ساخته
در تدبیر مهام جمهوری و بهبودی مردم و قصد هر یک از همگنان بزودی
بسر آید هر گاه همه مقصود ایشان بر آید و قصدهای متفرقهٔ بادشاه باعتبار
تمامی متعلقاتی که پیوسته باهتمام تمام بانتظام سلک نظام کلی و انصرام مهام کل
باز بسته است بسر انجام رسیدنی نیست و لبر آمدنی نه چنانچه در بارهٔ سرانجام کار
انام هیچ دقیقه از دقایق سیاست و تدابیر با وجود افراط باقی نماند
که انگشت گرفت و گیر بر حرف تفریط و تقصیر آن توان گذاشت -

۲۴۲

مرفوع

بچه وجه در باب فلان سپاه از جرایم و جنایات بموقف عرض میرسد در

۲۴۲

توقیع

قبول آن توقف می نمائید

نزد ما بتحقیق پیوسته که پیش او صرف نقد جان عزیز در راه بایغات
خوار است و اینگونه پرستاری که مرد کار و شایسته پیکار و نبرد باشد
بدینمایه مکرمت درخور و بدین پایهٔ منزلت سزاوار است -

۲۴۳

مرفوع

دولتخواهان خواهش آگاهی بر موجب عفو بر لوازم عصیان و طغیان لازم دارند -

سنه ۱۲۸۵

توقیع

بدلالت اظهار توبه و انابت و ظهور امارات ندامت و اعتراف صدور خواست کرامت ما در ضمن بخشایش گناه بدیشان راه برده -

سنه ۱۲۴۶

عرضه

درینولا جمعی از اکابر با حیت بدرگاه والا آمده سپاس عنایت حضرت باری تعالی در ضمن حصول امن و امان و آرامش زمین و زمان بیامن عدل و احسان شهریار در سد رخنه سرحدها و رفع فتنه و فساد مفسدان و کسر صولت دشمنان و دفع جور ستمکاران بجا می آرند

سنه ۱۲۴۵

توقیع

همانا همگنان میدانند که آنکه بر زیردستان سلوک سبیل اطاعت ملوک دادگر نیکوکار لازم شوده بر ملوک نیز صرف تمامی مساعی خود در حراست ایشان وجب فرموده بل در باب توجه بسایر دواعی خود از جمیع وجوه و جهات بجهت حمایت و رعایت سپاه و رعیت بر مرتب واجب افزوده اکنون باید که نامهای ایشان در دفاتر ثبت نمایند تا بر موجب جزای احسان باحسان مکافات اظهار امتنان همگان بر وجه احسن بظهور رسد -

۲۴۶

مرفوع

چون از عامل که درباره او امر والا بهلال رسیده تغافلی صادر شده تعدیها است
که از عاکفان درگاه است درباب عرض حال او به سبیل تکرار رفع حجاب
ادب نموده و تشریف جواب یافته در این حالت که احوالش بمنتهای انواع
بدحالی نموده و مستقبلش بدلالت مطابقی مقتضای حالی اشراف بر سوء مآل او
اعلام موجب التزام درگاه درخواه می نمایند —

۲۴۷

توقیع

آن تباه کار بهنگام عمل عامه و فور رعایا و جمهور برایا خاصه آنانکه از جور
گماشتگان او بجان آمده نزد او بتظلم میرفتند بر درگاه خود موقوف
ومحبوس نموده از اذن دخول محروم و مایوس میداشت لاجرم بجرم این
جرات و حکم وجوب جزای عمال بامثال آن مثال عالی به موجب قضا و یافت
که چندان در درگاه منکوس و محجوب بوده باشد که پاداش کردار نابکار خود که
نسبت به زیردستان خویش بعمل آورده از حجاب ما که زبردستان وی اند دریابد

۲۴۸

مرفوع

خیرخواهان خواهش آگاهی برین امر پنهان دارند که در شب گذشته برزبان

شهریار

شهریار گذشته گرا از فلان بر نفس خویش ایمن نیم

توقیع

ظاهر شد که آن کم دیانت بسیار خیانت بجنبال دنیا شتابیدن پی رفت
انتهی توجیه این توقیع آنست که هر آنکه پرورش او دوستی مال دنیا باشد خطا باز
که نتیجهای این قضیه حقه گردد دوست دشمنان در حقیقت دشمن دوستان اند
هر آینه آل کارش بدشمنی دوستان خود بر انجامید

توقیع

مرزبان فارس بسا بر نموده شهریاران که خنکگاه ... تا از هر دو
تا در کار آزموده برای بندگی درگاه بعد از تکرار استقبال ... بار
اختیار نموده ... که بدرگاه آورده حاضر شود در باب آن ...

توقیع

همگنان را آگاه سازند که خاطر خواه دخل مال در خدمت این درگاه در قبول
محبت نه دل و اخلاص و عقیدت ... نیست ... دلی و ... نیا
ظاهری اضطراری و قوی را چون ... ست ... اجتماع
انتهی توجیه این توقیع آنست که چون ترتیب و تنسیب نموده ...

بجمیع خدمت و برین قیاس سایر عطایا استنائند با بیکی پرستاران و انشاء
بحصول وثوق بر علاقه ولای قلبی و وداد باطنی است نه استعمال جوارح
و اعضا نیز دمند باید که دیده و دانسته در بندگی شریع نمایند و از
خسارت انتها نیز حذر بوده بدون بصیرت ابتدا بدین جسارت نکنند

۲۵۲
توقیع

فلان نسبت خیانت بتحویلدار جواهرخانه سرکار شهریاری میدهد —

۲۵۴
توقیع

ثقات ما را بر بدبختی کردار نسبت نباید داد و برای اعتراض نباید کرد
انتهی توجیه این توقیع آنست که مادام که از مستقلان اشغال جلیله سرکار
خیانتی سر نزند که در اثبات آن از فرط ظهور تبیین بینه و برهان نیاز نشود
بمحض ظن و تخمین متعرض متک عرض اهل اعتماد نگردند و دقیقه از دقائق
اعتراض بر راستی دانش آرای یا بوجه من الوجوه روا ندارند —

۲۵۵
توقیع

موجب امر شهریاری به رسوا نمودن فلان در انجمنهای شهر و دیار و تحقیر
آبروی او بسبب زنش مرد و زن در هر کوی و برزن چیست —

توقیع ۲۵۶ آن کم محمد

۳۵۵
توقیع

آن کم خرد از زیاده سری که لازمهٔ بدگوهریست با وجود قلت سرمایهٔ احتشام از زیّ خدم و حشم برآمده بلباس اکابر مملکت و اعیان دولت درآمده و مع هذا و ذلک از بها نگذشته آهنگ ترقی بر مدارج افلاک یعنی دعوی برابری و همسری دارد.

۳۵۶
مرفوع

بجهه چه ابواب عنایت و رعایت قلبی و جنانی و احسان و تحسین فعلی و زبانی بر روی استحقاق و استعداد فلان انسداد یافت

۳۵۷
توقیع

آن نکوهیده اطوار محاسن و محامد حمیده ما را که پسندیده دوست و دشمن است بنظر قبول ندیده و لوازم اعظام و اجلال این دولتخانهٔ اقبال چنانچه حق مقام است بجا نیاورده

۳۵۸
مرفوع

بجهه سبب فلان جهت بحسب فرموده خسرو محکوم و فرمان بر فلان که مقرر شده با وجود آنکه بر او حکم و فرمان روا بوده

۳۵۹
توقیع

بسبب آنکه تصدّی اعمال او درست ساخته و باستظهار آن از ما نیز اظهار غنا می نماید انتهی تقریر این توقیع آنست که تولیت ولایت پس از پستی پایه

سرمایهٔ خودپرستی او شده و قلت فراغ دل اعدا از کثرت تنگدستی
علت زیادهٔ سری و پرستی او گردیده چندانکه بسبب تنگی ظرف قدرت
و تنگی حوصله طاقت فرط غنای خود را که از طرف اعدای ما است
سرمایه است نتوانست ساخته لاجرم مستحق این جرأت بر موجب شد و
تنبیه غافل عقوبت او باعث رسائل تحریر فرموده شد بر ...
آن فرود آمده را از پا در نشسته او نموده اکرم

توقیع

بچه سبب بعرض بیان حقیقت حال مردم فرمودند که فلان نیکو محضر
سزاوار عنایت مرتبه خانیت و اعلی درجات رعایت باشد
چنانچه فلان بدانست مستحق امتثال حرکات علی الفور و نامهربانی ما گردید

توقیع

بسبب آنکه هر دو در عنایت مرتبه تنصیب خصوصیت ایشان از فرمان توضیح
این ابهام مینماید که سبب آنکه نزد ما به تحقیق پیوسته که این یک از آن آیین
که خواهان دولت و دولتخواهان ما است در کمال مرتبه بسر مشورت خیرخواهی
است و آن نفاق سرشت در اقتضای مایه شر اندیشی و بدسگالی

مرو

عرض

چون کثرت مصارف و مخارج حراست باسباب آلات و قلاع و معاقل
مشتمل بر مبالغ [illegible] محصول و [illegible] در دست [illegible] استیفاء اصول خزاین
مخصوص [illegible] که بقیه آن ذخایر به [illegible] از عساکر اصلاً وافی نمی‌کند
چه جای باقی [illegible] این رو [illegible] این قرار یافته که این قلیل با
کثرت قلت از کم مایه [illegible] [illegible] ایشان واصل
سازند و همگی را بوعده توفیر حقوق در مستقبل [illegible] خشنود [illegible]
بنا بر حصول حسن ثنا و ذکر جمیل نسبت باصلاح دولت [illegible]
مجال [illegible] شود [illegible] موقع [illegible] انشاء الله تعالی [illegible]

توقیع

رای خرد آرای [illegible] در باب [illegible] نیکو و قرین صواب
چه مقدار [illegible] باشد باعث کثرت [illegible] آساس شکر
و سپاس و علت قلت شکوه و گله می‌شود و مقرری عساکر هرگاه
وافی و وافر نباشد موجب شکایت و عدم [illegible] کراهت و نقصان
می‌گردد و اکنون بر موجب صواب دید [illegible] بقیه خزاین را [illegible] آن فرق

تقسیم وتفریق نمایند و همگنان را باستیفاء جلگی زیر طلب خود در
زودترین وسیعتر ازاوقات ونزدیک بوفاترین وعده از وعود
خرسند وخوشنود سازند انتهی باعث وفور مصارف حراست حدود
آن سرزمین که صعب ترین ثغور ومخوف ترین فرابهای مشهور کشور ایران است
کثرت احتیاج است به بسیاری پاسبانان چه آن محال در آن هجوم طوایف
نامعدوده خزر واصناف بیحساب سقلاب وغیر اینهاست از روم و روس
و توقایی و تاتار و چرکس و مردم سقسین و بلغار و دلبود و ماجار و اهل دشت
قفچاق و بادجایی و ترخان و دشکار و قوسق و قبطان و گروه ترکیان
که کوهسار ایشان بغسطان معروف است بلنجر و غیر اینها چون طوایف
یاجوج از حد حصر و عد بیرون اند لهذا سائر مخازن و ذخایر ملوک ایران
باخراج آن مملکت از بیم تاخت و تاراج این گروه خرج نگهبانی و صرف نگاهداشتن
این خندگاه میشد چنانچه از مبادی روزگار کیان تا آغاز عهد
ملک دادگر انوشیروان آن سمت هرگز از سواری صد هزار مرد کارزار تمام سلاح
بی کم وکاست خالی نمی بود و غایت اهتمام ملوک ایران درین باب بجایی بود
که نام شاهی بر سالار این سپاه نهادندی و او را رخصت جلوس بر تخت و پوشیدن

تاج

نیم تاج دادندی تا مگر اینمعنی باعث اعتبار او گردد و دوست و دشمن از و
حساب دیگر برگیرند و ازین رو او را ملک السریر و آن ملک را بلاد السریر
خوانند و در نوبت خسروی نوشیروان چون کار عدم توفیر خزاین
با نتهار سید و معامله از چاره سازی تدبیر درگذشته باضطرار کشید و
نزدیک بود که ازین جهت چشم زخمی بکمال بها و جمال ملک رسد و کار اولیای
دولت از بلند نامی بدشمن کامی کشد بنا بر منطوق اهل الدول ملهمون بدالات
الهام در باب ساختن سد این ولایت هدایت یافت و بزعم مجوس سروش
یعنی فرشته او را این تعلیم نمود چنانچه از محل انقطاع جبال لزکان تا دریا
خزر هر جا رخنه و گذرگاهی بود با لواح سنگ رخام تراشیده برآورد
و صاروج آنرا با دویه لا زمه مخلوط و ممزوج ساخته الواح را بمیخهای
آهک آمیخته خاکستر را
آهنین گران سنگ بهم دوختند و جا بجا ارزیز و سرب گداخته نیز بکار
بردند و اساس سد را باب سانیده از انجا برآوردند و منتهای آنرا
از سمت بحر زیاده از یک میل میان دریا برده از قعر آن بروی آب
رسانیدند و آن سد را در مرتبه استحکام دادند که از بیم بحریان راه نیافتند
آن بسد یاجوج کشاده و بین السدین بجهت تردد کاروان تجار و آمد و

مردم آنجا با سپهدار دربندی کلان فاصله گذاشته دروازه در خور آن
از آهن بر آن نصب نمودند چنانچه هرگاه قافله از دشت ترکان و بلاد تاتار
و سایر اقطار شمالی بایران آید یا از ایران بدان سمت توجه نماید دروازه
را بگشایند و بعد از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز این طریقه
مسلوک است و از آن وقت باز بجای صد هزار سپاهی قرار گذارده اند [illegible]
شده که موازی یکهزار تن از آنرا از لشکر ایران بنگاهبانی آن سرحد و محافظت
دربند و سد اشتغال نمایند و این سد را با سپاهیان دربند [illegible]
آنچنین که ترکان [illegible] و قاپو و [illegible] باب الابواب [illegible] الان گویند

عرض

آنچه استدعا در باب بهره [illegible] ارکان [illegible] شده است فرموده اند
که همه تدبیرات [illegible] و تحقیق شده در تمام [illegible] گردید

عرض

بسیار رسیده که [illegible] با [illegible]
درستی و [illegible] میگردد —

عرض

بازیان

بزبان حقیقت بیان از چه راه رفته که بهره فلان مستشفع از مال و جاه
خود را بهره بر که شعار دنیا آنست از برای خلق یعنی بیت آمدی یا باران

۲۶۷

توقیع

چون مستحقان را از مال و جاه خود منع مینماید نهی و توبیخ و تقریر این توقیع
بر منوال چیست که چون آن بد مال ارباب استحقاق را از منفعت جاه و مال
خود که بنصاب کمال رسیده و مستحق احسان نرسانیده و اموال و حشم
قسمت و حواله ازلی در حق محتاجان و درویشان بر حقوق ایشان در حقیقت
اشتمال دارد و آن بی توفیق بیگانگان را با کمال مرتبه نیاز مندی از حقوق
خود بی بهره و معطل ساخته لاجرم مقتضای سنت جاریه حضرت احکم الحاکمین
که همواره بر مجازی مکافات مثل جریان می نماید آن عدیم السعادت با وجود
غنا و خداوندی از توانگری خود محروم گشته -

۲۶۸

مرفوع

بجهه موجب فرموده اند که آثار افعال و اطوار تیز آوا از فساد مواد
دماغی او یاد میدهد و ازین راه بچاره گری طبیبان نیاز مند است

۲۶۹

توقیع

بسبب آنکه محال آباد را بفساد خرابی بازمی آرد انتهی یعنی چون ولایتیکه
بتولیت اهتمام او تعلق گیرد در خلال اندک مایه مدتی اختلال فساد کلی
باصول صالحهٔ آن وصول جهت باید پیداست که امثال این ناشایسته جز در
صورت ظلمت محض نخیزد و اینگونه عمل فاسد را جز طغیان مادهٔ فساد سودا
شور انگیز بر نانگیزد

توقیع

از چه راه فرموده اند که فلان را ناگهان بمصیبت تلف آن اموال
یکبار گرفتار خواهد آمد

توقیع

۱۰۱

چه جا کی را بدون استحقاق بیگرنته کسب نموده انتهی و توجیه این توقیع
بوجه وجیه آنست که چون اکتساب همگی آن خواسته بر وفق خواست
حق نبوده بلکه آنرا از مداخل حرام محض حاصل نموده هر آئینه بر طبق منظومهٔ
مشهوره مصرعه باد آورده هم ببادی رود یعنی از همان راه
که آمده بود بهمان طریق باز گردد —

توقیع

دولتخواهان درگاه درخواه بیان موجب صدور امر والا بدور نمودن
فلان از حضور درگاه دارند —

توقیع ۱

موجبش آنست که از راه تخدیعه و فریب میل نموده انتهی یعنی چون
نگاه کشتاره از پیروی او برگشته روان درست هنجار یعنی مؤتمنان
مستشار و از آن صراط مستقیم و رای صایب و رویهٔ صادق
کناره گرفته و در مادهٔ عدم دلالت ذخیره دارین و ارباب انتخاب
براهنمونی جادهٔ خیر بر طریقهٔ قاطعان طریق رفت از این رو راه
قریب اینگونه مردم نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خرده مبتدی
نبایستی دور است بلکه تادیب و تنبیه این مشتی بی ادب بهمه جهت ضرور

مرفوع ۲

بموجب کدام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از متصدیان دیوانیات
مظالم در همگی محافل شهر و دیار تشهیر نموده بقبیح ترین وجهی منکر
در حضور معارف سرزنش و تقبیح نمایند

توقیع ۳

آن نابکاریهاست اخذ رشوت اجرای حدود و عقوبات را بر جمعی
پراگنده روزگار از زمرهٔ اشرار شهر و دیار که استحقاق عذاب

و کمال آشکارا داشته اند در پرده بکار برده -

۲۶۶

مرفوع

علت منع و زجر و باعث نفی و هجر فلان خادم از درگاه و سبب عزل از منصب ریاست قدم نهادن از قدم خدمت و عدم ظهور رقم حسرت با وجود سبق کلام و وثوق و اعتماد چیست -

۲۶۷

توقیع

درینولا صفت ناشایسته حقد و کینه که پیوسته در مطاوی سینه نهفته بود پیدا ازان ناستوده اطوار بظهور پیوسته و پیدا است که از بدو دوران تیره روان چشم تقدیم خدمت نزدیک خسروان داشتن بی نهایت از راه کار درست دور و ر کردن بیگانگی نکوهیده حضران ز ... انجمن حضور بضرورت بغایت ضرور -

۲۶۸

مرفوع

موجب منع و حجاب فلان حاجب از دخول درگاه چیست

۲۶۹

توقیع

چون حاجب جمعی را که لقای ایشان مرغوب نبود از بار درگاه محجوب دا

ما نیز از راه وجوب مجازات مثل او را از آنچه کمال رغبت او در آنست
(یعنی) ما بهشت اختیار و اقتدار و لذت امر و نهی و قدرت گیر و دار محروم و ممنوع
باز گذاشتیم

متن

مردی پیر و دیرینه روزی به درگاه خسروی آمده ادعا نمود که در ایام بهشتگاهی
که هنگام بارش باران و وزش باد و زمان گرمی حدت و تندی شدت
آن دیگرانند بر منزل این بنده نزول متبدل فرموده اند و من بر طبق
اقتضای وقت و حال و مقام کمی به تنگی القیام و اسباب آنچه داشتند بر طبق
عرض پیش نهاده ام و حق مقام بجا آورده —

(۲۸۱)

شرح

اگر چه آن آزاده مرد در تنگی منزل و کوتاهی دست شرط ضیافت بجا آورده
و رسم نزول داشت [illegible] ما ادا کرده و الحق بر طبق دعوای خود حق مقام ادا
نموده ولیکن ما نیز او را در وسعت آبادی دامان با اضافت طول
زمان ضیافت نموده ایم در ان تفضل و احسان که شیوه ستوده خسروان
والا بنیاد است باید که نخست بنا بر تحصیل وصول او تعجیل حصول آن بر بسیار
ادای مدح و ثنا نهاده آنگاه به تمهید [illegible] اساس شکر و سپاس پرداخته

و در مقام رضامندی و خرسندی شده از شکایت و ترک رعایت
حقوق عنایت مسدود سازد

۲۸۳
مرفوع

جهانداد بن نرسی پدر برادران رضاعی قباد دفعهٔ نخست هفتصد درهم
مقرر افتاده و با اضافه چندین کرت تا فرجام روزگارش به چهار هزار
درهم قرار گرفت و در سال سوم جلوس فرخندهٔ شهریار که آفتاب گیتی
یار باشد بسبب عنایت جانب منسوبان خسروان ماضی در یکدفعه باضافه
دو صد و دوازده هزار درهم مقرر شده و متولی دیوان عطایا در سر تنه
متصدی تقلیل آن گشته در سال ششم اورنگ نشینی همان بقرار دو هزار
باز آورده اگر آن کفایت پیشه از پی اندیشه باز نیاید در از ترک ... رفته
رفته همگی یکم و کاسته خواهد رفت درینحالت صلاح حال و مآل
داعی دولت مستدعی اینست که هم آنچه نخست قرار داده تفضل قباد بود
بر قرار باشد تا خاطر کمترین پرستاران که از پراکندگی اندیشه بیش و کم
درهم سپیت از تفرقه فراهم آید

۲۸۴
توقیع

در خواه جهانداد در نیابت فرزین صوابست چه تمامی جهت بالفعل

سی صد درهم بیش ماهانه مرسوم از دیوان عطا بقباد

مازدیار

وازدیاد مادّه رجاء بالقوّه منوط ومربوط بازدیاد نفعت است ودر تقلیل
نقصان دوستی و کاهش امیدواری البته کمی فضل و کرامت بنابرین امر
والا نفاذ پیوسته که از خالص اموال خاصه سرکار آنچه بصیغه تقلیل از قلیل
وکثیر از وباز داشتند آنرا بی کسر وقصور بدو رسانند وبه جاری استمراری
او دوازده هزار درهم بیفزایند او را از جاه منصب ها امیدواری نیکو کار
در مستقبل خوشحال وخرسند داشته بهمه وجوه خوشنود و رضامند سازند

فصل [illegible]

چون نوع عالی انسان بر اصناف متعدده اشتمال دارد و در اتصاف هر صنفی
باختلاف مقتضای طبعی ظاهر است وعدم مخالفت اقتضای طبایع مردم
بر ملوک ذی جاه نگر خاطر لازم و موافقت از آنان چه جای همگنان با وجود
مخالفت مقتضیات بنا در دشوار بلکه محال می نماید مثلاً صنفی فرشته سرشت
که منش ایشان جز التزام شیوه دین و دانش را مستدعی نباشد از شهریار
جز مجانست داعی ارباب تدین و تاکل آخرت مستند نگردند و صحابت راستی
وکفایت از خسرو سوای صرف عزم ملوکانه بر محل اصلاح اشغال عالی و ملکی
وتوفیر اموال بیوت وخزاین وبذل همت ملوکانه بتکثیر عمارت بلاد

وزراعت ضیاعات وعقارات متوقع نباشند وارباب تکفل امور
دار العدالت از ملک داد گر همین نظر در کارهای متظلمان و غور رسی معاملات
داد خواهان و اعانت و اغاثت طالبان و اصلاح فساد و ترویج کساد
همگی عباد و بلاد خواهند و گروهی نزهت پژوه جز تفقد ملک بتردد و تصید و ولوع
تنزه و تفرج توقع ننمایند و جمعی تن آسایان جز افزایش موجبات راحت
و آسایش و بسیج اسباب رامش و رامش در معاشرت اهل غنا وطرب
ومخالطت اصحاب رود و سرود از خسرو نه پسندند و خداوندان
دغا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه جز اشتغال سیف و سنان و آمیزش
مرد افگنان و خلط با مردان مرد در بزم میدان نبرد خواهند بنا بر تخالف
امور مذکوره و تضاد مواد مزبوره بغیر قدرت موافقت در هیچ صورت رو
ننماید

توقیع

چون موافقت ملوک در سلوک طریق وفاق با مقتضیات انفس متضاده
اهل آفاق متعدده در اوقات مختلفه چه جای یک آن متعذرست لامحاله
چندانکه قد قدرت امکان و طوق طاقت انسان باشد از موافقت مراد
هر صنفی بمقتضای صلاح وقت و حال عالمیان دست باز نداریم

۲۸۶
مرفوع

از چه راه بزبان صدق بیان رفته که فرط مکالمه فلان سبکتر در پیش اولیای
بر ما بغایت گران می آید و حال آنکه بیشتر ازین راه سخن در درگاه ازهمه
بیشتر داشت -

۲۸۷
توقیع

بموجب اینکه از افراط سخنان بیفروغ که همانا نور صدق و صفا از آنها
مسلوب شده اسماع و قلوب ما و اهل انجمن حضور را در تعب توقع استماع
وقبول انداخته

۲۸۸
مرفوع

بچه استحقاق در حق فلان نیک اختر فرموده اند که یگانه زمان و همتای
اقران بل بهترین عهد و قرن خود است -

۲۸۹
توقیع

این سعادت سرشت مردانزاده چندان پاکیزه گوهر افتاده که همانا نظیر او
از ابنای روزگار نزاده از دلایل ستودگی خصایلش آنست که با وجود آنکه
در درگاه ما نقش همگی مراداتش درست ننشسته و هیچیک از اراداتش
بحصول نپیوسته قطعاً زبان بشکوه ما آشنا ننموده بلکه لب بگله نکشوده

۲۹۰
مرفوع

بچه دلیل فرموده اند که منظله ما درباره فلان نفاق پیشه آمیزش غشش

بداندیشی بخلوص نیت خیرخواهی اولیاء دولت پادشاهی قریب بمرتبه یقین

پیوسته -

۲۹۱ توقیع

بدینوجه که شدت خبث باطنی او باستماع اقوال بدسگالی ما از مخایل احوال او

ظاهر و پیداست و شورش وقوع زلت و وصول مذلت لیاقت این ذات زشت شمایل

کردار و گفتارش نمایان و هویدا

۲۹۲ توقیع

موجب منع و زجر فلان مقرب با زافروختن نایره خشم و غضب شهریار

بگفتار ملایم طبع و موافق مزاج هنگام اظهار عدم رضا نسبت بفلان محتشم

چیست

۲۹۳ توقیع

تا در هنگام شکست از بار رعایا و رنجه ایشان ناشده نشینند و تقریر این توقیع آنکه چون بیگانگان

این شیوه ناستوده را مرضی ما دانسته هر آینه از هر راه که روی دهد در آمده

بوسیله خوشامدگوئی در مقام رضاجوئی ما شوند و بامید حصول خواهشات

مقتضای وقت و حال ما در دامن اهمیت حسب نفس الامری از خود نرنجانند

تا رشته مرغوب ملتفت این سلوک تا بچار طریق دوستی و امداد یاران

با نفس اعدا آمیزش با ابادی دشمنی نسبتا و همراه بیگانگی آشنایان یکتا و یگانگی بیگانگان

وچون

وچون لوازم واژونی روزگار کار خود کرده نوبت ادبار بدیشان سپارند سایهٔ توجه خسروان از سرشان بازگیرد و ناچار بی یار و مددگار بمانند و آنان فرصت یافته دمار از روزگار همگنان برارند -

۲۹۴

مرفوع

باعث سرزنش نمودن و رسوا ساختن صاحب دیوان مظالم در همگی مجامع و محافل آشنا و بیگانه و عالم و جاهل چیست

۲۹۵

توقیع

بار رسیده که آن مدبر بفریادرسی متظلمان اصلا اقبال نمی نماید بلکه آنها را خواه و ناخواه بر درگاه خود نگاه داشته نزد خویشتن راه نمیدهد و بسبب جور و بیداد خود در انتشار اخبار ما بدنامی در سایر آفاق و اقطار رو میدهد

۲۹۶

مرفوع

بجهه علت فرموده اند که نمیباید که هیچ یک از اولیای دولت بهنگام ارجاع خدمات اگرچه دشوار باشد اظهار ملال نماید یعنی بسبیل فرمانبران ملوک و سلوک طریق فرمانبری آنست که در بواطن خویشتن هرچه خواسته ظواهر خیریت و تمر بارها نه نهند خصوص در خدمات مرجوعه هرچند دشوار

ددور از کار باشند بهیچوجه آثار تهاون و توانی و امارات عجز و ناتوانی

از صفحات پیشانی خویشتن ظاهر نسازند *

۲۹۷

توقیع

بواسطهٔ آنکه مبادا دلها را در وقت عطایا بسبب تضجر و تنفر ایشان از

قبول آنخدمت کمتر رغبت و جهت اقبال نماید و تقریر اینمعنی آنکه

بسبب نهی زین امر منهی آنست که چون نوبت عطاء عطایا و تفویض و

تضعیف مناصب و مراتب بدیشان رسد نظر بملاحظه ضد و معنی مذکور

خلل و وهن و فتور و قصور با ساس مطالب آنان در خاطر راه خطور نیابد

۲۹۸

مرفوع

موجب نهی رعایا از مدافعه خراج در وقت وجوب اخراج آن حسبت

انتهی و تقریر آنکه یعنی از راه حذر مفسده یا از وجه نظر بمصلحت رعیت

فرموده اند که سبیل گزارندگان اموال رعیتی از ترفعات و تکاثر جهات

آنست که چون وقت اخراج خراج در آید فی الحال ادای تمامی آن

دَین را که در حقیقت فرض عین است و حجت فوری القضاست

بطریق تعویق دفع الوقت در آن روا ندارند —

توقیعات

توقیع

باعث منع ازین امر ممنوع آنست که اگر بمطالبه ادای آن دریکدفعه مواخذ
شوند درانحالت احوال ایشان منودار برهنگی درختان باشد در برگ
ریزان بموسم خزان انتهی و تقریر این توقیع آنست که صلاح حال و آل
همگان در ایصال همگی آن مال انحصار دارد چه درصورتیکه مجموعه آنچه ادای
آن بعلت مدافعه بتاخیر افتاده باشد بیکدفعه تحمل نمایند لامحاله همگی در
یک حالت مسلوب الاموال و منکوب الاحوال گردند و کثرت فقر و قلت غنا
علت رنج و عقابل باعث هلاک و فنا ایشان شود از کلمات موجزه بلیغه
احمد بن حسن میمندی وزیر آل سبکتگین است که درجواب عرضداشت رعایا
درینباب توقیع نموده الخراج جراح دواءه اداءه یعنی خراج از عالم
قروح و دنبلهاست که علاج آن منحصر در اخراج مواد فاسده است

مرفوع

سبب صدور امر عالی بعزل فلان والی چیست

توقیع

آن سست رائی خویشتن را بسر انجام کارهای سهل که باهتمام خود ا[ن]

واغتنای ناقص خردان راست و درست نباید مشغول میدارد و اعمال
واشغال عظیمه را که پرداخت آن جز بکوشش عظمای اهل کمال بر نیاید
ناقص ومعطل میگذارد

۳۰۲
مرفوع

باعث حکم بایجاب باجتناب از نزدیکی و مخالطت فلان چه باکه بتبدیل نگرا
فرموده اند که بر خردمندان تبدیل آشنائی او به بیگانگی ضرور ملک قرار داد
از راه احتیاط بغایت درست

۳۰۳
توقیع

آن ترا رست سرشته پیوسته بر آن سر رشته که ستر و ستار پیوستگان
نزدیک خویش از دو خویشی و بیگانه افشا نماید چنانچه کر اسرار ایشان را
یا رازهای نهانی خیر اندیشان را که خلوص عقیدت شان نزد همگان نه بوده
پیوسته بیش با اظهار نموده

۳۰۴
مرفوع

بچه دلیل فرموده اند که بر جمیع اولیای دولت ما اجتناب از ریا در همگی
اوقات و احوال واجبست انتهی و توجیه انجمعی آنست که چنانچه در
ظاهر کار اظهار دولتخواهی نموده خود را خیراندیش و داعی نماید باید
که باطن خویشتن را نیز بر طبق ظاهر آراسته پرده مواطن را بر وفق حق

ورغم باطل متوافق ومتطابق دارند

۳۶۵

توقیع

بسبب اتصال افضال ما می خواهیم که پیوسته سررشته اجتهاد ایشان
برای یا بکدیگر بازبسته باشد وتقریر این توقیع آنکه چون همگنان جواری
نعمت ما را در مجاری انعام و افضال بر سبیل استداد و واتصال
چنانچه هست میخواهند ما نیز پیوسته سلسله جد و اجتهاد ایشان در کار
نیکو خواهی دولت بکدیگر نا گسسته میخواهیم

۳۶۶

توقیع

بچه موجب شوخزاد ناصح که در مبادی عهد قبا دار پایه والا افتاده بود
از انوقت باز او را بمرتبه خود باز گشتن روند اده -

۳۶۷

توقیع

بسبب تهاون وتساهل ودر باب حق خاصه بهنگام وثوق بموافقت
روزگار انهی وتوجیه این توقیع بر نحو جهست که حقیقت آن ناسنجیده
اطوار از میزان امتحان واختیار بدین پایه نحو ... یافت که هرگاه از راه
موافقت بخت مساعد واختر طالع صباح بموافقت روزگار امید ز میگردد

درکار حق چنانچه حق کارست مسابله روا میدارد و بنهایت مسامحه
در باب احقاق حقوق از وی رو میدهد —

مرفوع

آنچه مکرر در معرض بیان ناگزیر وقت و حال حروف رجال فرموده اند
که چهار خصلت ست که اختیار مردان کار و اعتبار شایستگان کارزار
بران منحصر است از حقیقت آن سوال میرود —

توقیع

نخستین قوت غالبه است یعنی حالت قاهره باطنه که آنرا سورت قوت
غضبی برانگیزد و شجاعت از ان خیزد و دومین قلب جامع یعنی دلی
که از فرط جمعیت به تنهائی خود از هر تفرقه پراگنده نشود تا پراگندگی
در اجتماع دلها نیفگند بلکه باعث جمعیت خاطرهای پراگنده دلان گردد
سومی تمامی منظر یعنی کمال عظمت و استواری بنیه چه بادی النظر از
خصوصیات سیما که در نواظر جلوه نما میگردد درستی هیکل و درستی
پیکر است و حقایق باطن بعد از آزمایش ظاهر میشود و چهارمین سعت معرفت
و بهانا مراد از ان کمال دانستن و شناختن ضرور ریاست حرب باشد از مقام

کرده فر و اقدام و انجام و شناختن آلات و ادوات پیکار و فراست

فروسیت رجال و افراس و غیر اینها -

مرفوع ۱۱۳ بچه وجه درمجلس خاص مذکور شده

که ما را اختیار مجلس ارباب نعم و روسا از هر صناعت لازم ست انتهی یعنی
از چه رو فرموده اند که از جمله آثار جمیله و اطوار جلیله اجلّه ملوک ایثار
مجالست اعیان دولت و اختیار صحبت رؤسای هر حرفت و صناعت است
خاصه ارباب داب و حکم که بهر وجه و همه باب بر ایشان معاشرت این
عشیره ذوی اللسان واجبست

توقیع ۱۱۴

تا در همه آفاق تمسک ما بدین علوم انتشار یابد چه درین معنی ملک را
قوّتیست و دشمن را خوف و تقریر این معنی آنست که چون در نفس
همه اهل آفاق آوازه اشتغال ما بامثال این علوم شریفه منتشر گردد
هر آئینه سرتاسر اقطار ملک و دولت را صولتی دیگر و اقبال را استقلالی
تازه روی نماید و پراگنده دلهای مردم بجمعیت اندیشه گراید چه پیداست
که شغل ملوک بخصال کریمه و خلال عظیمه موجب جمال و جلال ملک و ملّت
می شود و باعث رجاء اولیا و خوف اعدا دین و دولت میگردد -

۳۱۲
مرفوع

باعث امر والا به تهدید فلان والی بعقوبتی که آنرا حدی و نهایتی نبوده امید رستگاری از ان نداشته باشد چیست

۳۱۳
توقیع

چون آن نهی مغز از فرط گرانجانی و سبکسری در مقام استخفاف عظمت قدر و مقدار این دودمان عظمی شده عداوت اولیاء دولت سپهر صولت را سهل و آسان می پندارد و همت بر استیصال اهل طاعت ما با وجود عدم استطاعت میگمارد لاجرم بجرم این ابلهی و کوتهی اندیشه استحقاق این مراتب بلا از دارد

۳۱۴
مرفوع

از چه رو فرموده اند که عیب جوئی و بد گوئی مردم خانه در بابه خداوندان در حقیقت گناه اوست نه جرم آنها -

۳۱۵
توقیع

بدین وجه که جنابت جوارح سر نمیزند جز از نفس انتهی یعنی هر آنچه از سایر جوارح و اعضا و سایر آلات و قوای بدنی که در حقیقت بجای اهل بیت کالبد اند از نیک و بد رو مید هد همانا بعینه همگی از نفس که در پایه و مرتبه

بمنزلت کدخدای آن منزل است سر میزند -

۲۱۶
مرفوع

در باب تعلیم آداب فرموده اند که وظیفه پرستاری پرستاران آن سلسله
که بقدر حوصله قدرت امکان درباره حصول خرسندی و رضامندی یا سعی
بلیغ را بمبلغ کمال رسانند تا از شجره بارور خوشنودی ثمره برخورداری
ابد یابند

۲۱۷
توقیع

بدین سبب که بالخاصه تهاون و سستی درینباب بدرستی باعث انقطاع
اسباب اراده احسان پادشاهانه درباره ایشان برفع مراتب و افزایش
مناصب

۲۱۸
مرفوع

بچه وجه در باب وجوب حبس فلان مزوّر که بزیّ التشبه ارباب تالّه برآمده
ولباس اهل تقشف بتلبیس خویش پوشیده فرموده اند که دفع اذیت آن سفیه
زرق وطامات و اظهار کرامات ومقامات او بر سلاطین دین پرور
عاقبت اندیشی واجبست بلکه بر ارباب قدرت و اقتدار بسبب بازداشت
اهل لاهت وسفاهت از پیروی بیراهه غی وضلال واز دفع شر قاطعان
پیوند نظام کلی من کلّ الوجوه واجب تر است -

۳۱۹

توقیع

بدینموجب که با وجود کمال نقص و بیدانشی و بیخردی ادعای دانش خرد و نادانی ما و سایر موبدان و دانایان آشکار نموده و این زلّت بد و علت رخنهٔ خلل و زلل در بنا مصالح ملک و ملت سیمی اندازد —

۳۲۰

مرفوع

بکرامین حجّت اصحاب مجالست خاص را از خوض در صناعت کیمیا با وجود احتیاج سایر برایا بدان و امکان بی نیازی همگنان باکتساب مال جلیل ببذل فی الجملهٔ سعی جمیل زجر بلیغ نموده فرموده اند که در عالم النفس ازین علم علوم بسیار است که همگی برایا احاطه آن نموده اند انتهی ذهمانا توجیه این تعلیل برینوجه باید نمود که بسی از فنون دانش النفس و اشرف ازین در گیتی موجود است که جویندگان آن از روی یقین بدان رسیده اند و این علم با آنکه بوجهی از خساست خالی نیست بهر حال دایر است میان امکان و استحاله و خردمند طلب متیقن را باحتمال تحصیل مظنون بل مشکوک ترک نکند —

۳۲۱

توقیع

بدین برهان متین که هیچ چیز در عظمت و جلالت باعتبار دوام ابدی

وبقای سرمدی بدولت اخروی نرسد واین ملک اجل و اعظم بمحض
اجتناب شرور واکتساب خیرات آسان بدست می آید نزد بخردان
وحقیقت شناسان مؤنت آن بی نهایت اقل از قلیل است و رنج آن
بغایت عظیم و جلیل

۳۴۴

مرفوع

جویندگان کنه حقایق اشیا از راه استبصار استفسار می نمایند که بچه وجه
فرموده اند که بسبیل سایر رعایا و برایا در سلوک طریق بداندیشی و خیر خواهی
ملوک آنست که از هر راه که رود بهمه رشته اسباب حصول مسرت ایشان را
من جمیع الوجوه دریابند و روی توجه از جهات وصول موجبات
خوشنودی و مرضیات شان بهیچوجه برنتابند –

۳۴۴

توقیع

بسبب آنکه از دریافت بهره سور و سرور خسروان که در کمال مراتب
نصاب کمال می باشد بی نصیب نبوده در ادراک قسمتی از قسمت شادمانی
وکامرانی با اهل خدمت ایشان سمت اشتراک داشته باشند

۳۴۴

مرفوع

بچه موجب فرموده اند که بعد از توکل بر حضرت مبداء و منبع جزو کل

اعتماد شما بر دیگری جز ما نشاید *

بیت ۳۲۵
توقیع

چه حصر گاه امیدواری شما جز بدرگاه حضرت پروردگاری جل شانه بدیگری سوای ما باشد هر آئینه ایصال آثار عدل و آثار احسان که همواره بر ما سهل و آسان است درانصورت بر ما بسیار دشوار و بیکران گران خواهد بود —

بیت ۳۲۶
مرفوع

بچه موجب فلان را بدون صدور جنایتی یا ظهور خیانتی از پایه قدر و منزلت خود انداخته اند -

بیت ۳۲۷
توقیع

آن ناقص نهاد با وجود عدم استعداد و فقدان شایستگی حد اداره در ارتفاع بر مدارج استعلا ازین درجه والا که داشتند پایه بالاتر توقع میداشت لاجرم بجرم جسارت زیاده طلبی و خودپسندی اینمایه خسارت بر و پسندیدیم تا اگر بمرتبه که درخور رتبه او ست خرسند گردد —

بیت ۳۲۸
مرفوع

عوام و خواص درگاه در باب کثرت ورود خسروی بر مشرب عذب بربط و رود توقف دارند و فرط اهتمام و اعتنا ملک را باقتنا طرب و غنا

عود و سرود و علت خلل در بنای پاسبانی ملک و ملل پدید شد

۱۳۲

توقیع

۱

هرگاه عموم سور و سرور در گیتی ببرکات وجود و میامن عدل
وجود ما باشد پس درینصورت باشد مراتب وجوب و لزوم
لازم آید که بهر معنی درین دو اثر پدید خطر کبیره کنند و بیشتر
مارا باشد انتهی و توجیه این توقیع که بمقتضای طبع شبستان
از حکم خرد و بهانا صدور آن در عنفوان شباب اتفاق افتاد
چنانچه مضمون خاتمه توقیعات بران دلالت دارد بر بیشو چه
توان نمود که چون عالم بیمن وجود و برکت جهان وجود ما آبادان
و رعایا و برایا خوشوقت و شادان باشند و مارا در معنی از شغل تدبیر
و همگنان از عدم پراگندگی خاطر فراغ کلی حاصل باشد دانجایت
همگی را بسلوک طریق خوشوقتی و خوشحالی دلالت کند اگر
بهره تام از سور و سرور عام و خاص ما باشد بهانا رد ابا شد

۱۳۳

مرقوع

عظیم روم و زعیم آن مرز و بوم در متولا از درگاه ما الا در باب

فدویه سپیران آن کشور درخواه سیمی نماید

٣٣١
توقیع

بجای هردو تن از اسپار اسپهی روم یک راس خنزیر فدا سازند
وچون خیل اقبال خسروی از دنبال آن مدبران روانه اند
بر سر ارزانی بها، مخالفان مخالفت فرمان روا اند اشتند
این داد وستد را رایگان ندانند -

٣٣٢
مرفوع

باعث تعین اهل خراسان واشباه ایشان از اهالی کشور خاور
وتخوم وحوالی آن بدفع فتنه اهل روم وسد رخنه آنحدود
چه خواهد بود -

٣٣٣
توقیع

علت این تخصیص آنست که عداوت اهل اقلیم روم همانا در خمیر
فطرت مردم خراسان و سرشت ونهاد اهل اطراف واکناف
آن مرز وبوم تخمیر یافته

٣٣٤
مرفوع

از چه رو امر والا بصدور پیوسته که هر انکه در محفل حضور سعادت
بار دریابد باید که خویشتن را حسب المقدور بلباس فاخره

و زیور گرانمایه بیاراید و خود را در نظر ما مهما امکن بهیئت مستحسن در آورده بزرگی نیکو و وجه احسن جلوه نمایان نماید

۱۳۳

توقیع

بدینوجه وجیه که مبادا صور همگان بوضع ناپسندیده از راه دید در آمده در منظر هفت طبقه حدقه جاگیرد چه بدید است که هر آنچه در مرآت متخیله بهیئت منکر عکس افگنده هر آینه در سمت زوال پذیرد

۱۳۴

مرقوم

بسجه دلیل فرموده اند که سودمندترین امریکه علت نفاذ امور اعمال و اشغال باشد تنفیذ آن امرست در عین وقت و حال آن بی تطرق خلل تاخیر در خلال احوال -

۱۳۵

توقیع

بدلیل تجویز ارباب لباب و بینا که از تجویز تسویف و اهمال مضرتهای کلی با مضار کل امور جمهور مردم رسیده و تعطیل و اهمال که علت تامه پس افتادن عامه اعمال ست در اکثر احوال بسی آفت منشعب بکارها رسانیده و بر جمله قطع نظر از طریان آفات منحصر گذاشتن کارها

نسخه منجمله

نسخه گذاشتن

از اوقات آن از دست درست افتادن تیرهای بیت ر و بمحیطات

بدانسوی نشانها و آنها

۳۳۸
مرفوع

بچه سبب فرموده اند که فلان مرد هندی نسب در خاطر ما راه ظهور

و در دل ما جای قبول دارد

۳۳۹
توقیع

از آنرو که در عالم رؤیا صادقه اشبحه اولیا ببینند از نیکوی حال و

استقبال برای ما دیدن و این معنی دلالت تمام بر صفاء و ولا

و وداد و صدق عقیدت و اعتقاد او دارد —

۳۴۰
مرفوع

بچه موجب فرموده اند که وجیست که فلان ناسعادتمند را قاطع بیوند

و وفا خواهند شد —

۳۴۱
توقیع

بجهت آنکه فسحت ساحت حرص و طمع و بسیاری کمیت آز و شره او

بهر آنچه از محیط دایره امکان بیرون نباشد احاطه دارد هر چند حضرت

آنها به برادر و فرزند خویش و پیوند او برسد

۳۴۲
مرفوع

از سبب آنچه در طی کلام میرزایان گفته شد که فلان پایه آفت

بلکه

بلکه مادهٔ مخافت فتنه نیست سوال میرود

۳۴۳

توقیع

بموجب آنکه از ما پوشیده بفراهم آوردن اموال و اسباب می پردازد
و اسرار پوشیدنی دولت را با وجود امر نهفتن آشکارا می سازد

۳۴۴

مرفوع

همگی اهل طرب از عطا پادشاه بهرهٔ غنا را دریافته اند چنانکه
هیچ مغنی نماند که از راه رامشگری غنی نشده باشد الا فلان که با وجود
مهارت در صناعت موسیقی و حرفت خنیاگری در فنون فضل
و ادب ید طولی دارد چنانچه از نسبت غنا استغنا دارد —

۳۴۵

توقیع

پیش ازین فضیلت خویش درین پیشه از ما نهان داشت و اظهار آن
در وقتی نمود که ازین حرفت بسبب اقتضای عهد اقتضای آن
بی نیازیم انتهی یعنی درین وقت خود را بما عرض نمود که عهد شباب
گذشته و جوانی آب و تاب خود گذاشته و منش انسانی از خواهش خویش
گشته هنگام گذشتن از هوا و گذاشتن غناست چنانکه نداوت در چوب بیار

جوانی و آب طراوت با گلزار زندگانی باشد بعد از تر دستی اهل سرود و رود
از خشک و دره سنگران آب روان بر نتوان داشت و به نیروی شگفته روی
گلبانگ مغنیان از چوب خشک عود مطرب گل تر نتوان چید آری یا دام
کر اغصان نونهال شباب سرسبز و شاداب نباشد شعله آواز بلبل را
تاب ترخنده گل را آب نباشد و انگاه که خلل ضعف و وهن اساس قوای
و حواس راه یابد آئین طنبور طنین زنبور نماید و نغمه زیر بزار یا ناله زار
هردو یکسان بگوش آید و الحق درین حق مقام ادا نموده حکیمی که فرموده

رباعی

چون پیر شدی ز جوان نتوان کرد — پیریست که کافری نهان نتوان کرد
در ظلمت شب هر آنچه کردی کردی — در روشنی روز همان نتوان کرد

تمام شد

الحمد لله که درین آوان سعادت اقتران نسخه توقیعات کسری
باهتمام کارپردازان مطبع بتاریخ دهم ماه رمضان در فخر المطابع لوا زیور طبع
پوشید

بقلم شیخ غلام علی پنجابی